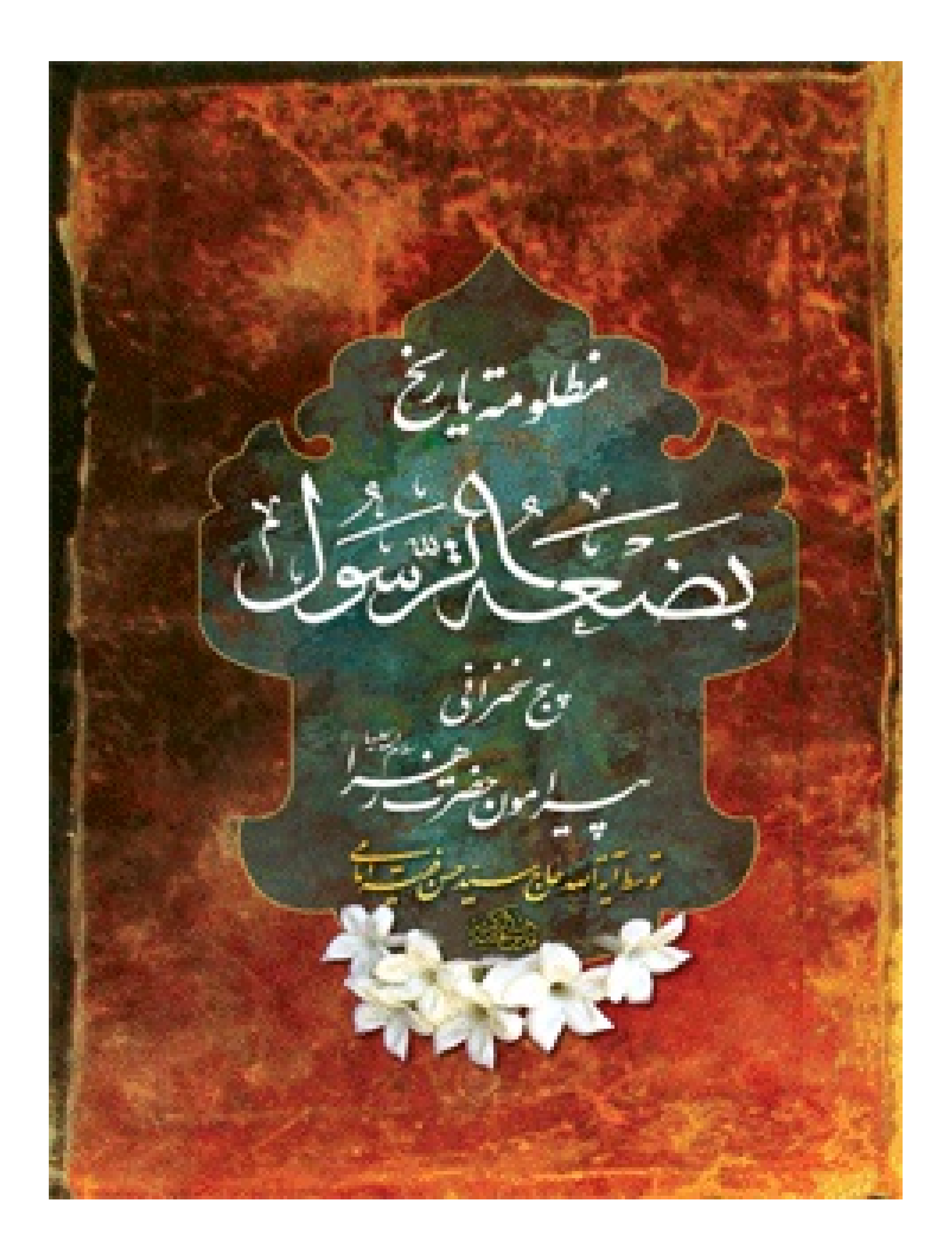

مظلومهٔ تاریخ
بضعة الرسول
پیرامون حضرت زهرا


بسم الله الرحمن الرحیم

بضعة الرّسول، مظلومه تاریخ

نویسنده:

آیت الله سید حسن فقیه امامی (ره)

ناشر چاپی:

بهار

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بضعهٔ الرّسول، مظلومه تاریخ

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰ عنوان و نام پدیدآور:بضعهٔ الرّسول، مظلومه تاریخ/ آیهٔ اللّه حاج سیّد حسن فقیه امامیقدس سره ناشر چاپی : بهار مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب موضوع: پنج سخنرانی پیرامون حضرت فاطمه زهراعلیها السلام

پیشگفتار

بسمه تعالی «إذا ماتَ العالِمُ ثُلِمَ فِی الإسْلامِ ثُلْمَهٌ لا یَسُدُّها شَیْءٌ».(۱) پس از ارتحال جانگداز و فقدان فقیه اهل البیتعلیهم السلام، زعیم و احیاگر حوزه علمیّه اصفهان حضرت آیهٔ اللّه حاج سیّد حسن فقیه امامی – رضوان اللّه تعالی علیه – که ملجأ و پناه عموم مردم با ولایت و پدری دلسوز برای سربازان حضرت ولیّ عصر – عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف – و پشتوانه‌ای مستحکم برای هیئات مذهبی و مراکز خیریّه و مؤسّسات دینی بودند و تا آخرین لحظات، عمرِ پر برکت خود را در راه دفاع از مکتب مقدّس اهل البیتعلیهم السلام صرف نموده و از هیچ تلاش و اقدامی دریغ ننمودند، تنها چیزی که یاد و راهش را برای ما زنده نگه می‌دارد، احیاء آثار ایشان است. لذا به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن فقید سعید و دلباخته با اخلاص حضرت فاطمه زهراعلیها السلام، پنج سخنرانی پیرامون آن صدّیقه کبریعلیها السلام که ایشان در بیت الزهراء حضرت آیهٔ اللّه حاج سیّد حجّت موحّد ابطحی – سلّمه اللّه – ایراد فرموده‌اند را تقدیم شما می‌داریم. اصفهان – مدرسه علمیّه خالصیّه اوّل جمادی الأولی ۱۴۳۲ق

مقدمه‌ای به قلم مرحوم آیهٔ اللّه فقیه امامیقدس سره(۲)

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم قالَ الصادِقُ علیه السلام: «فَمَنْ عَرَفَ فاطِمَهَ حَقَّ مَعْرِفَتِها فَقَدْ أدْرَکَ لَیْلَهَ الْقَدْرِ».(۳) یکی از درس‌هائی که بانوی دو سرا فاطمه زهراعلیها السلام به شیعیان جهان تعلیم داد، «درس دفاع از حریم ولایت مطلقه» بود. آن بانوی بزرگ زمانی به این احساس رسید که مسیر امامت و ولایت مطلقه به مخاطره افتاده و دشمنان قرآن و عترت – همان دو امانتی که رسول خداصلی الله علیه وآله پس از خود در میان امّت به ودیعه گذاشت – از طریق منزوی کردن اهل بیتعلیهم السلام که به شهادت نصّ قرآن و حدیث ثقلین عِدْلِ قرآن و نگهبان اسلامند، سعی در نابودی روح و مغز اسلام کردند. «یُریدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ».(۴) بی بی دو عالم فاطمه زهراعلیها السلام نخست از راه استدلال و خطابه مبارزه خود را آغاز نموده و سپس عملًا وارد معرکه شد؛ اگر چه ابتدا به قیمت مصادره فدك و دیگر مزارع و پس از آن سوخته شدن درب خانه و سیلی خوردن و کبودی صورت و تازیانه خوردن و تورّم شدید بازو و سپس سقط جنین و بیماری و دیگر مصائب و بالاخره به شهادت رسیدن آن حضرت تمام شد. لکن با تحمّل این مظلومیّت‌ها سرانجام غاصبین حق علیعلیه السلام که در حقیقت همان دشمنان خدا و رسولش می‌باشند را رسوای تاریخ کرد و بر مشروعیّت حکومت غاصبانه آنان خطّ بطلان کشید و در نتیجه این مبارزات، با توجّه به مقام شامخ آن حضرت عالی‌ترین سند را برای اثبات مظلومیّت امامش یعنی حضرت علی بن أبی طالبعلیه السلام و همچنین اثبات حقّانیّت افکار و عقائد شیعه امامیّه که تنها فرقه ناجیه‌اند بر صفحه‌های تاریخ حكّ نمود. آن حضرت با مخفی نگاه داشتن قبر خود و اجازه ندادن مراسم تشییع پیکر پاکش توسط خلفا، تمام تلاش‌های بداندیشانی را که سعی در پاك کردن دامن جنایتکاران تاریخ صدر اسلام از لوث این ستم‌ها را داشته و دارند نقش بر آب و رسوای تاریخ نمود. دشمنان اسلام همیشه و همیشه سعی

كرده‌اند كه اين قطعه تاريخ را كه بزرگترين حربه تبليغاتی شيعه می‌باشد از دست پيروان اين مكتب بِدَر آورند. هيهات! آنان بدانند كه تـا خون در رگ‌هـای فرزنـدان و شـيفتگان اهـل بيت‌عليهم السـلام در جريـان است همواره با ارائه اسـناد و مـدارك تاريخی كه امروزه در فرهنـگ جهـانی حرف اوّل را می‌زنـد اجازه نخواهنـد داد، معانـدين و دشـمنان اسـلام، اين پرونـده‌های جنائی را مختومه اعلان نماينـد و در حـدّ توان از حريم امامت و ولايت مطلقه كليّه حضـرات معصومين – عليهم صـلوات اللّه – دفاع خواهند كرد و به مصـداق آيه كريمه: «وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطانًا»(۵) انتقام خون فاطمه زهراعليها السـلام را به حضـرت بقيّة اللّه الأعظم ارواحنا فداه واگذار می‌نمايند. سيّد حسن فقيه امامی جمادی الأولی ۱۴۱۸ ه ق

مجلس اوّل

بيان شهادت حضرت زهراءعليها السلام

از كُتُب عـامّه أعُوذُ بِـاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم(۶) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم الحَمْـدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِينَ حَمْـدًا أَزَلِيًّا بِأَبَـدِيَّتِه وَ أَبَـدِيًّا بِأَزَلِيَّتِه، سَرْمَـدًا بِإِطْلاقِه مُتَجَلِّيًا فی مَرايا آفاقِه وَ الصَّلوةُ وَ السَّلامُ عَلی سَيِّدِ أَنْبِيائِه البَشـيرِ النَّذِيرِ وَ السِّراجِ المُنِيرِ سَيِّدِنا أحْمَد وَ نَبِيِّنا أَبِی القاسِـم مُحَمَّدصـلی الله عليه وآله وَ اللَعْنُ الـدائِمُ عَلی أعْـدائِهِمْ أجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إلی قِيامِ يَوْمِ الـدّيْن. قالَ اللَّهُ الحَكِيمُ فی كِتابِهِ الكَرِيم وَ مُبْرَمِ خِطـابِهِ العَظِيم: «أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِكُمْ».(۷) گاهی حوادث تاريخی در زندگی ما هيچ نقشـی ندارد؛ مثلًا فرض كنيد هزار سال قبل در يكی از نقاط دنيا حادثه‌ای رخ داده كه اثری روی فكر، عمل و اخلاق ما نـدارد. اين‌ها حوادثی نيست كه انسان به آن تكيه كرده و بخواهد مطرح كند و در موردش بحث و تحقيق نمايد. همان طوری كه پيغمبر اسلام‌صلی الله عليه وآله وارد مسجد شدند و ديدند عدّه‌ای دور شخصی را گرفته‌اند و پيدا است كه خيلی به او توجّه می‌كنند. پرسيدند: چه خبر است؟ اين‌ها چه كسانی هسـتند و چه كار می‌كنند؟ عرض كردند: يا رسول اللَّه! اين مرد علّامه است. فرمودند: علّامه چيست؟ گفتند: انساب و اشعار و تاريخ عرب را خوب می‌داند. پيغمبرصـلی الله عليه وآله فرمودند: اين علمی است كه ضرر نمی‌كند كسی كه آن را نداند و نفعی هم دانای به آن نمی‌برد. اين چيزهائی كه اين شـخص می‌داند علم نيست، أشـعار عرب كه هيچ محتوايی ندارد، دانسـتنش چه ضرورتی دارد؟ سپس پيامبرصـلی الله عليه وآله فرمودند: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ». علم منحصر می‌شود به سه علم: علم عقائـد، علم اخلاـق و علم فقه. اين‌ها علم است و بقيّه‌اش زيادی است «وَ مَا خَلاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ».(۸) نظر پيغمبرصلی الله عليه وآله در مـورد حـوادث تـاريخی اين چنين بـود. حـال كتـاب بر دارنـد و هفت خـان رسـتم را بخواننـد، يـك قصّه خيلی طولاـنی كه هيچ خاصـيّت و اثری در زنـدگی ما ندارد. ولی گاهی حوادث تاريخی در ارتباط با عقايد، وظائف و اخلاق ما است، آن‌ها را نمی‌توانيم بگوييم بی‌فايـده است. قرآن هم برای ما قصّه نقل می‌كنـد: «لَقَـدْ كانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِی الْأَلْبابِ».(۹) داسـتان قوم لوط را بيان می‌كنـد كه شـهرشان را واژگون كرديم: «جَعَلْنـا عالِيَها سافِلَها».(۱۰) چون داسـتان ايشـان سازنـدگی دارد خداونـد متعال آن را بيان می‌كنـد. يـا در جهت مثبت داسـتان اصـحاب كهف را نقـل می‌كنـد؛ زيرا برای مـا سازنـدگی دارد و نشـان می‌دهـد خداونـد متعـال انسان‌هايی كه به او ايمان دارنـد را چگونه حفظ می‌كنـد: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ».(۱۱) بنابر اين حوادث تاريخی با هم فرق دارنـد و نبايد آن‌ها را با يكديگر مخلوط كرد. حوادثی كه بعد از پيغمبر اسلام‌صلی الله عليه وآله رخ داده است حوادثی نيست كه بی‌ارتباط بـا عقايـد، وظـائف و اخلاـق مـا باشـد و كاملًا در ارتباط است. پس نمی‌توانيم بگوييم آن‌ها يك حادثه بوده و در يك زمانی اتّفاق افتـاده است و هيـچ ارتبـاطی با شـرائط فعلی ما نـدارد. اين طور نيست و اين امر محسوس است. در كتاب‌ها می‌خوانيم كه ائمه‌عليهم السـلام عنايت داشـتند مسائل و حوادث بعد از پيغمبر اسلام‌صـلی الله عليه وآله را دقيق مطرح كنند تا ما تولّی يا تبرّی پيدا كنيم. فكر نكنيـد تولّی يـا تبرّی هيـچ ارتبـاطی بـا ما نـدارد. اگر ارتباطی نـداشت واجب نمی‌كردنـد. تبرّی يعنی می‌بايـد دشـمنی خودمان را از

دشـمنان خدا ابراز و اظهار کنیم و لذا تبرّی جزء فروع دین به حساب آمده است. باید از دشـمنان خدا و دشمنان رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت‌علیهم السلام اظهار نفرت بکنیم که خدای نکرده افکار، اخلاق، روش و سیره آن‌ها به ما سرایت نکند. امیرالمؤمنین‌علیه السلام درس عجیبی به ما داده‌اند؛ بعد از این که عمر دستور داد برای انتخاب خلیفه بعد از خودش شورائی تشکیل بدهند؛ در این شورای شش نفره بحث شد و أبوعبیده جرّاح با امیرالمؤمنین‌علیه السلام دست داد و گفت ما شما را به عنوان خلیفه انتخاب می‌کنیم «علی کتاب اللّه و سنهٔ رسول اللّه و سیرهٔ الشیخین» اگر به کتاب خدا و سیره پیغمبر و سیره و روش شیخین عمل کنید ما با شما بیعت می‌کنیم. امیرالمؤمنین دستشان را عقب کشیدند و فرمودند: «عَلی کِتابِ اللّهِ وَ سُنَّهِٔ رَسُولِ اللّهِ وَ إجْتِهادِ رَأیی».(۱۲) و از سر خلافت گذشتند که آن سیره را قبول نکنند. این عمل برای تمام شیعیان امیرالمؤمنین‌علیه السلام الی یوم القیامهٔ یک حجّت است که امیرالمؤمنین‌علیه السلام از پُست به این مهمّی صرف نظر می‌کنند تا به سیره شیخین عمل نکنند. معلوم می‌شود سیره آن‌ها سیره حق نبود و الّا امیرالمؤمنین‌علیه السلام کسی نبود که از حق روی گردان باشد. «عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ یَدُورُ حَیْثُمَا دَارَ».(۱۳) درس بزرگی است! به هر حال بعضی از حوادث تاریخی قابل بررسی است. بعضی از حوادث است که تکلیف ما را روشن می‌کند که آیا می‌توانیم از آن دو خلیفه تبعیّت کنیم یا نمی‌توانیم. الآن در زمان ما عدّه‌ای تلاش می‌کنند تا ثابت کنند فاطمه زهراعلیها السلام با مرگ طبیعی از دنیا رفته یعنی بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله از وفات پدرشان خیلی متأثّر بودند و غصّه خوردند تا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند. ولی ما می‌گوییم باید درباره این قضیّه تحقیق کنیم. قضیّه ساده نیست. وضعیّت خیلی از آدم‌ها را مشخّص می‌کند. آن‌ها می‌گویند لفظ «شهادت» را برای فاطمه زهراعلیها السلام به کار نبرید، ولی ما وقتی بررسی می‌کنیم، تحقیق می‌کنیم، می‌بینیم مسأله این چنین نیست؛ اگر ما شهادت فاطمه زهراعلیها السلام را ثابت کنیم آن وقت خلافت خلفاء از رسمیّت می‌افتد و به ما اجازه نمی‌دهد که به هیچ عنوانی از آن‌ها تبعیّت و حمایت کنیم. یک لکّه سیاه و ننگی روی سیره و روش آن‌ها در دوران خلافتشان است. به همین دلیل است که پیروانشان، طرفدارانشان و هوادارانشان سعی می‌کنند این لکّه ننگ را از پرونده آن‌ها حذف کنند. آیا می‌شود؟! آیا امکان‌پذیر است؟! فرض کنید امروز حادثه‌ای اتّفاق افتاده است و خانمی در گوشه‌ای از دنیا فوت کرده و مرگش خیلی مرموز است، معلوم نیست به مرگ طبیعی از دنیا رفته یا این که او را از پا در آورده‌اند یا مسمومش کرده‌اند یا او را کشته‌اند. چه کار می‌کنند؟ دستگاه قضایی، دادگستری و نیروی انتظامی وقتی می‌خواهند قضیّه را پی‌گیری کنند چه کاری انجام می‌دهند؟ می‌بینند مرگ، مرگ مشکوکی است، باید تحقیق کرد، از این رو زمان و مکان قضیّه را بررسی می‌کنند از کسانی که ممکن بوده است در این جریان نقشی داشته باشند تحقیق می‌کنند و آن قدر پرس و جو کرده تا از لابلای تحقیقات حقیقت را کشف کنند. می‌بینیم قتلی اتّفاق می‌افتد و قاتل معلوم نیست و در اثر تحقیقات و پیگیری بالآخره قاتل را پیدا می‌کنند. شهادت بی بی فاطمه زهراعلیها السلام یک حادثه تاریخی سنگین است. چرا فاطمه زهراعلیها السلام از دنیا رفته‌اند؟ اگر به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشند، در زیر سؤال بردن خلافت آن‌ها نقشی ندارد، ولی اگر ناخن زدیم و دیدیم که یگانه دختر پیغمبرصلی الله علیه وآله، این معصومه به وسیله این ایادی از پا در آمده، آیا می‌توانیم بپذیریم که این‌ها خلیفه پیغمبرند؟! جانشین پیغمبرند؟! وظیفه ما است که تحقیق کنیم!!! بنده در حدّ خودم دویست کتاب از شیعه و هشتاد کتاب از اهل سنّت را بررسی کرده‌ام و سراغ تک تک کتاب‌ها رفته‌ام تا از آن‌ها بپرسیم شما از این حادثه چه اطّلاعی دارید؟ شرایط را بررسی کردم، دیدم سراغ هر کسی که می‌رویم یک گوشه از قضیّه را بیان می‌کند. جرأت نکرده‌اند در کتاب‌هایشان دقیق، تمام حوادثی را که اتّفاق افتاده مطرح کنند، امّا بالأخره از سر قلم‌هایشان پریده و هر کدامشان یک گوشه از حادثه را مطرح کرده‌اند. اوّلًا نزاعی بوده یا نبوده؟ کشمکش و درگیری بوده یا نبوده؟ این مسأله را تمام مورّخین شیعه و سنّی نوشته‌اند که وقتی سقیفه تشکیل شد گروهی زیر بار بیعت نرفتند و در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام تحصّن کردند مثل سلمان فارسی، عمّار، مقداد و غیره. طلحه و زبیر هم آن وقت در خانه حضرت علی‌علیه السلام تحصّن کردند. تحصّن یعنی چه؟ از قدیم الأیّام مرسوم بوده وقتی دولت مقتدری سر کار بود و عدّه‌ای

روی این دولت اعتراض داشتند و جرأت نمی‌کردند آزاد باشند و هر روز یک عدّه‌ای دستگیر یا کشته می‌شدند، در یک امامزاده یا خانه عالمی متحصّن می‌شدند و به اصطلاح بست نشینی می‌کردند؛ مثل خانه مرحوم آقا نجفی‌قدس سره در اصفهان و یا مرحوم شیخ فضل اللّه نوری‌قدس سره در حرم حضرت عبدالعظیم که جایگاه مقدّسی است، متحصّن شده بود. کتاب مستقلّی هم در موضوع بست نشینی نوشته شده است. عدّه‌ای به مسأله سقیفه اعتراض دارند، اگر پناهنده به خانه علی‌علیه السلام نشوند این‌ها را می‌گیرند، آزار و اذیّت می‌دهند و ممکن است به قتل برسانند. همان گونه که سعد بن عبادهٔ را که با أبی‌بکر مخالفت کرد و بیعت نکرد، کشتند و بعد گفتند: جن‌ها او را از پا در آورده‌اند و نگذاشتند قاتلش معلوم بشود. پناهنده شدن عدّه‌ای به خانه علی‌علیه السلام جای بحث ندارد و از نظر تاریخی هم قابل انکار نیست. بعد ببینیم آیا کسانی که در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام تحصّن کرده بودند را از خانه بیرون کردند؟ اتّفاق آراء در تاریخ شیعه و سنّی است که آمدند درِ خانه حضرت علی‌علیه السلام را باز کردند و بدون اجازه داخل خانه آمدند و این‌ها را بیرون کشیدند و به زور در سقیفه بردند و به ایشان گفتند که باید بیعت کنید. در این هم بحثی نیست. تنها مسأله مولا امیرالمؤمنین‌علیه السلام و فاطمه زهراعلیها السلام می‌ماند. اگر مولا امیرالمؤمنین‌علیه السلام و فاطمه زهراعلیها السلام اعتراض به حکومت نو پای ابوبکر داشتند، رسمیّت پیدا نمی‌کرد. فاطمه زهراءعلیها السلام، معصومه، دختر رسول خداصلی الله علیه وآله با حکومت ابوبکر مخالف است؛ پس این مخالفت باعث می‌شود که حکومت ابوبکر شکل نگیرد. امیرالمؤمنین‌علیه السلام داماد پیغمبرصلی الله علیه وآله است، نفر دوّم در اسلام است. اگر با حکومت ابوبکر مخالفت کند، رسمیّت پیدا نمی‌کند. آیا متعرّضِ امیرالمؤمنین‌علیه السلام شدند یا نشدند؟ آیا متعرّضِ فاطمه زهراعلیها السلام شدند یا نشدند؟ اینجا است که محلّ بحث است. این یک مسأله تاریخی است و خیلی‌ها هم برای این که مسأله را کم رنگ جلوه دهند، می‌گویند این حرف‌ها مال هزار و چهار صد سال پیش است و هیچ ارتباطی با مسائل امروز ندارد، باید این حرف‌ها را نادیده گرفت!!! آیا این قضیه به گونه‌ای است که در سرنوشت ما هیچ دخالتی ندارد؟! حالا باید پرونده را بررسی کنیم. من در بررسی کتاب‌ها سراغ کُتب شیعه نرفتم، زیرا از نظر شیعه این مسائل بسیار مسلّم است. ولی سراغ کتاب‌های اهل سنّت که رفتم دیدم هر کدام از نویسندگان اهل سنّت گوشه‌ای از مسأله را مطرح کرده‌اند. و اسناد تمام مطالبی که بیان می‌کنم از نظر اهل سنّت موجود است. «طبری» نوشته است که خلیفه دوّم درِ خانه فاطمه زهراعلیها السلام آمد و تهدید کرد که اگر از خانه بیرون نیائید و بیعت نکنید، خانه را آتش می‌زنم.(۱۴) گفتند: در این خانه فاطمه‌علیها السلام است. گفت: «وَ إنْ» و لو فاطمه باشد خانه را آتش می‌زنم.(۱۵) سراغ یک مورّخ معروف اهل سنّت به نام «بَلاذُری» برویم و ببینیم او چه می‌گوید؟ او می‌گوید: «جاءَ عُمَر وَ مَعَهُ فَتِیلَهٔ»(۱۶) عمر آمد و یک فتیله هم دستش بود. می‌دانید امروز اگر بخواهند آتشی را روشن کنند یا چراغی را روشن کنند، فندک می‌گذارند. زمان سابق چیزهایی شبیه طناب بود که آن را روشن می‌کردند و چیزی را به وسیله آن آتش می‌زدند. بلاذری می‌گوید: عمر آمد و یک فتیله دستش بود؛ یعنی علاوه بر این که آمده بود و تهدید هم کرده بود عملًا فتیله آورده بود که درِ خانه را آتش بزند. ولی دیگر قبل و بعدش را مطرح نمی‌کند. سراغ یکی دیگر از مورّخین عامّه به نام «ابن قُتَیبَهٔ» برویم و ببینیم او چه می‌گوید. او نوشته است: «فَدَعا بِالحَطَبِ».(۱۷) خلیفه به قنفذ و پیروانش دستور داد هیزم جمع کنند و به در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام بیاورند. هیزم آوردند و در خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام ریختند. تا اینجا عمر تهدید کرد، فتیله هم آورد، دستور داد چوب‌ها را هم بیاورند. این قرائن و نشانه‌ها قسمت به قسمت حقایق را روشن می‌کند. سراغ تاریخ «ابوالفداء» برویم؛ در تاریخ ابوالفداء نوشته شده: «فَأَقْبَلَ عُمَر بِشَیءٍ مِنْ نار».(۱۸) هیزم‌ها را آورده‌اند ولی معلوم نیست که در را آتش زده‌اند یا نزده‌اند؟ ابوالفداء می‌گوید: مقداری آتش آورد که هیزم‌ها را آتش بزند، تمام مقدّمات فراهم است، حال آتش زد یا نزد؟ «مسعودی» مورّخ دیگر عامّه می‌گوید: «وَجّهُوا إلی مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَیْهِ وَ أحْرَقُوا بابَهُ»(۱۹) به درِ خانه فاطمه‌علیها السلام هجوم آوردند. چند نفر؟ اسم چهل نفر را با مشخّصات آورده، پس چهل نفر پشت در خانه فاطمه زهراعلیها السلام هجوم آوردند و در را آتش زدند. تا اینجا معلوم شد که در خانه فاطمه زهراعلیها السلام و امیرالمؤمنین‌علیه السلام آتش زده

شده است. البتّه عرض کردم همه این‌ها با مدارکش موجود است. از کتاب‌های تاریخ اهل سنّت است. جرأت نکرده‌اند همه واقعه را با هم بیاورنـد. هر کـدام از مورّخین به قسـمتی از واقعه اشاره کرده‌است. «نظّام»(۲۰) یکی دیگر از مورّخین اهل سنّت می گویـد: نه تنهـا درِ خـانه را آتش زدنـد، بلکه: «انَّ عُمَر رَکَضَ بِرِجْلِهِ عمر با لگـد محکم به در کوبیـد. او نیز یک گوشه‌اش را نقل کرده است. «نظّام» می گویـد: فاطمه زهراعلیها السـلام پشت در آمـده بود و دست‌هایش را میانه آسـتانه در گرفته بود تا این‌ها نتوانند داخل خانه بیاینـد و جرأت نکننـد داخـل خـانه بیاینـد. من نمی گویم! اهـل سـنت می گوینـد: آن چنان لگـد به در زد که در شکسـته شـد. حالا فاطمه‌علیها السـلام از این ضـربت لطمه دیـد یا ندید؟ نظّام می گوید: «إنَّ عُمَر ضَـرَبَ بَطْنَ فاطِمَةُ» عمر درِ شکسـته را به شـکم فاطمه زهراعلیها السـلام کوبیـد «یَوْمَ البَیْعَـةِ حَتّی أَلْقَتْ الجَنِینَ مِنْ بَطْنِها»(۲۱) به طوری در را کوبیـد که محسن‌علیه السـلام سـقط شـد. این گوشه قضیّه را هم او نقل می کند. این مقدّمات همه فراهم شده است. حال توجّه کنید فاطمه زهراعلیها السلام بیمار می‌شود، بستری می‌شود، غم وغصّه‌های پدر سر جای خودش باقی است و فاطمه زهراعلیها السلام در خانه افتاده است. اگر زمان حال بود باید کسی از پزشـکی قانونی بیاورند و معاینه کند که زهراء مرضـیّه‌علیها السـلام بر اثر این ضـربت چه مشـکلاتی پیدا کرده‌اند، از سر گرفته تا شکم. امّـا خـود مـورّخین اهـل سـنّت یکی یکی این‌هـا را بیـان کرده‌انـد. در جـایی آمـده: آن چنـان لطمه به صـورت بی بی زد که چشم‌های فاطمه‌علیها السلام قرمز شده بود و در جای دیگر آمده: آن چنان قنفذ با تازیانه به کمر فاطمه زهراعلیها السلام کوبیده بود که موجب سقط محسن‌علیه السلام شد(۲۲)، در کمر هم آثار تازیانه وجود داشت.(۲۳) فاطمه زهراعلیها السلام بازوی خود را ظاهر نکرده بود در غسـل دادن امیرالمؤمنین‌علیه السـلام متوجّه شدنـد بـازو هم ورم کرده است. تـا این مقـدار را خود اهـل سـنّت نیز نقل کرده‌انـد. امّـا بعـد سینه فـاطمه زهراعلیهـا السـلام در چه حـال است؟ مرحـوم آیـهٔ اللّه حـاج شـیخ محمـد حسـین غروی معروف به کمپانی‌قـدس سره می گویـد: وَ مِنْ نُبُوغِ الـدَّمِ مِنْ ثدییها یُعْلَمُ عَظْمَ ما جَری عَلَیْها(۲۴) آن مقـدار خونی که از سـینه فاطمه زهراعلیها السـلام آمده بود معلوم می‌شود حادثه چقدر سـنگین بوده است. بعد می‌رسـیم به سـینه فاطمه‌علیها السلام و استخوان‌های فاطمه‌علیها السـلام. مرحوم کمپانی‌قدس سره می‌فرماید: که من نمی‌دانم وضعیّت سینه فاطمه زهراعلیها السلام چگونه بوده است! وَ لَسْتُ أَدْری خَبَرَ المِسْـمار سَلْ صَدْرَها خَزِینَةَ الأَسْرار(۲۵) برو از سـینه فاطمه‌علیها السـلام بپرس که میخ‌های در با سینه فاطمه‌علیها السلام چه کار کرده است. بـاز می‌نویسـند: دنـده‌های فـاطمه در این حـادثه شـکست. من نمی‌دانم این نـانجیب چه کـار کرده و این حـادثه چقـدر ضربه‌اش سـنگین بوده که اعضاء و جوارح فاطمه‌علیها السـلام را له کرده است. حال می گوییم: ممکن است فاطمه زهراعلیها السـلام رضـایت داده باشـند. همان گونه که بعضـی خوش بین‌ها نوشـته‌اند که فاطمه زهراعلیها السـلام راضـی شـد! بخاری در صـحیح(۲۶) نوشـته که این دو نفر به درِ خـانه فـاطمه زهراعلیهـا السـلام رفتنـد و در را زدنـد. امیرالمؤمنین‌علیه السـلام پشت در رفتنـد. آن دو نفر گفتند: آمده‌ایم از فاطمه‌علیها السلام رضایت بطلبیم. اگر جریانی در کار نبود این‌ها چه دلیلی داشتند که بخواهند عذر خواهی کنند و بگویند که ای فاطمه! از ما راضـی باش! پس خبری بوده است. امیرالمؤمنین‌علیه السـلام پیش فاطمه‌علیها السـلام آمدند و فرمودند: این دو نفر آمده‌اند عذر خواهی کنند، اجازه می‌دهید داخل بیایند؟ حضـرت زهراعلیها السلام فرمودند: یا علی! خانه خانه تو است و من هم همسر تو هستم اختیار من و خانه با تو است، میل تو است در را باز کن و میلت نیست در را باز نکن. امیرالمؤمنین‌علیه السلام در را بـاز کردنـد، آن دو نفر آمدنـد داخـل نشسـتند. فـاطمه زهراعلیها السـلام رویشان را برگرداندنـد؛ آن دو طرف دیگر نشسـتند، حضـرت زهراعلیها السلام باز هم رویشان را برگرداندند. یعنی چه؟ یعنی به من و شمای شیعه می‌خواهند بگویند که این‌ها بودند که من را بستری کردند، این‌ها بودند که من را کشـتند. حضـرت زهراعلیها السلام اوّل از آن دو اقرار گرفتند، آیا شما از پیغمبرصلی الله علیه وآله شـنیدید که فرمودند: رضای فاطمه رضای من است و رضای من رضای خدا است، غضب فاطمه غضب من است و غضب من غضب خـداست. گفتند: بله. حضـرت زهراعلیها السـلام فرمودند: خدایا! شاهد باش من از این دو نفر راضـی نیسـتم.(۲۷) متوجّه شدیـد! آیـا رضـایت دادنـد یـا ندادنـد؟! خود این عـذر خواهی دلیل بر این است که این دو نفر آن فجائع را به وجود آورده‌انـد. در

اواخر عُمْرِ ابوبکر در حالی که در بستر خوابیده بود و محتضر بود نزد او آمدند، گفت: دلم می‌خواست در طول عمرم سه کار را انجام نمی‌دادم و ای کاش انجام نداده بودم! یکی این که دلم نمی‌خواست درِ خانه فاطمه زهرا را باز کنم و داخل خانه فاطمه زهرا بروم.(۲۸) این قرائن و شواهد را شنیدید؟ همه این‌ها را خود اهل سنّت گفته‌اند. عمر درِ خانه فاطمه زهراعلیها السلام رفته، تهدید کرده، چوب هم برده، فتیله هم برده، آتش هم زده، لگد هم زده، فاطمه زهراعلیها السلام را بستری کرده؛ آن وقت باز هم بگوئیم وفات فاطمه؟! نگوییم شهادت فاطمه زهراعلیها السلام؟! برای این که می‌خواهند برای خلیفه قداست درست کنند! ما می‌خواهیم بگوئیم: شهادت فاطمه زهراعلیها السلام و شهادت فاطمه زهراعلیها السلام را هم اثبات می‌کنیم و می‌خواهیم بگوییم آن کسانی که عامل این کارها بودند لیاقت خلافت ندارند. تعرّض به فاطمه زهراعلیها السلام و شهادت فاطمه زهراعلیها السلام نشانه این است که این‌ها رسمیّت ندارند؛ اگر حکمی، قانونی و کاری هم انجام داده‌اند، یک غاز ارزش ندارد. حال وظیفه ما چیست؟ ما می‌گوییم هر کس طبق قرآن پیغمبرصلی الله علیه وآله را آزار داد «عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النَّاسِ أجْمَعينَ»(۲۹)؛ لعنت خدا بر او باد و باید تبرّی بکنیم. نمی‌گویم وظیفه ما این است که وسط سنّی‌ها فریاد بزنیم که بعد بگویند تمام این سنّی‌هایی که شیعه می‌کشند خونش گردن تو است. من این را نمی‌گویم. امّا این را هم نمی‌گویم که در دلتان هم لعن نکنید. به تازگی آن قدر کار بالا گرفته است که آقایی سخنرانی می‌کند و می‌گوید: در دلتان هم دیگر لعن نکنید! لعنت به تو و هم فکران تو و این طرز فکر تو. خون فاطمه زهراعلیها السلام را برای بعضی مسائل پای مال می‌کنی؟ جواب فاطمه زهراعلیها السلام را در قیامت چه می‌دهی؟ ملعون! چرا این کارها را می‌کنید؟ هر چیزی حسابی دارد؟ درست است، پنجه خودتان را به روی اهل سنّت نزنید، تقیّه بکنید. ما از زمان امیرالمؤمنین‌علیه السلام تا حالا تقیّه می‌کردیم، الآن هم تقیّه می‌کنیم، حرفی نداریم. امّا تا این حدّ که در دلت هم دیگر لعن نکن!!! مگر می‌توانیم با کسانی که فاطمه‌علیها السلام را خانه نشین و بستری کردند عقد أخوّت ببندیم، مگر می‌شود؟! خدا به عظمت آل اللَّه ما را از خواب غفلت بیدار کند. فقط می‌خواستم این مطلب را بگویم اگر روزی روزگاری بعضی‌ها به فکر بیفتند شهادت فاطمه زهراعلیها السلام را پایمال بکنند و اسمش را وفات بگذارند؛ بزرگترین خیانت را به مکتب تشیّع کرده‌اند، شهادت است نه وفات. ما باید به این مسأله معتقد باشیم تا این لکّه ننگ روی پرونده آنان باشد تا ما روزی به فکر تبعیّت از این‌ها نیفتیم. «السَلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةُ يا سَيِّدَةَ نِساءِ العالَمِينَ السَلامُ عَلَيْكِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُه» ارباب مقاتل نوشته‌اند: بی بی فاطمه زهراعلیها السلام وصیّت کردند: «يا عَلی! كَفِنّي بِاللَيْلِ وَ دَفِنّي بِاللَيْلِ». شب مرا غسل بده و شب مرا کفن کن. این برای این است که امروز نگوییم «وفات». فرمود: راضی نیستم آن‌هایی که به من ظلم کردند در تشییع جنازه من شرکت کنند. با کمال مظلومیّت، فاطمه زهراعلیها السلام به خاک سپرده شد و الآن هم نمی‌دانیم کجا فاطمه زهراعلیها السلام را زیارت کنیم. امیرالمؤمنین‌علیه السلام پیکر فاطمه زهراعلیها السلام را برای خاکسپاری آماده کردند، یک وقت دیدند بندهای کفن فاطمه‌علیها السلام باز شد و دست‌های فاطمه‌علیها السلام از زیر کفن بیرون آمد. علی‌علیه السلام می‌فرماید: «إنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَ أَنَّتْ وَ مَدَّتْ يَدَيْهَا وَ ضَمَّتْهُمَا إِلَى صَدْرِهَا مَلِيًّا».(۳۰) دست‌ها از کفن فاطمه‌علیها السلام بیرون آمد بچّه‌هایش را به سینه گرفت. ملائکه به خروش آمدند، یاعلی! بچه‌ها را از سینه مادر جدا کن. عرض می‌کنیم امیرالمؤمنین‌علیه السلام بچّه‌ها را با نوازش از سینه مادر جدا کردند امّا در گودال قتلگاه عدّه‌ای عرب جمع شدند «وَ اجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الأعْرابِ وَ جَرّوها أوْ جَزّوها عَنْ جَسَدِ أبيها»(۳۱)؛ وقتی سکینه نازدانه بدن پدر را در بغل گرفته بود با ضربه‌های تازیانه... اللّهُمَّ اغْفِرْ بِآلِ مُحَمَّدٍ ذُنُوبَنا وَ اسْتُرْ بِهِمْ عُيُوبَنا وَ اشْفِ بِهِمْ مَرْضانا، سَلِّمْ بِهِمْ مُسافِرِينا؛ اللّهُمَّ اقْضِ حَوائِجَنا وَ اكْفِ بِهِمْ مُهِمَّاتَنا؛ اللّهُمَّ أيِّدْ إمامَ زَمانِنا وَ عَجِّلْ فِي فَرَجِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ اجْعَلْنا مِنْ أعْوانِهِ وَ أنْصارِهِ؛ اللّهُمَّ أيِّدْ عُلَمائَنا الرَبَّانِيّينَ لا سِيَّما المَنْظُورِينَ مِنْهُمْ بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ عِتْرَتِهِ.

مجلس دوّم

مقدّمه پیروزی بر کفّار چیست؟

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم(۳۲) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم الحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِينَ بارِىءِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ باعِثِ الأنْبياءِ وَ المُرْسَلِينَ جامِعِ النَّاسِ لِيَوْمِ الدِّينَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلى أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبينَ حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ شَفيعِ المُذْنِبينَ أبى القاسِمِ مُحَمَّد صَلّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَعْنُ الدائِمُ عَلى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الْآنَ إلى قِيامِ يَوْمِ الدين. قالَ اللَّهُ الحَكيمُ فى كِتابِهِ الكَرِيمِ وَ مُبرَمِ خِطابِهِ العَظِيمِ: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إلّا وُسْعَها لَها ما كَسَبَتْ وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ».(۳۳) در دو آيه كريمه آخر سوره بقره كه معمولًا بعد از نماز عشاء تلاوت مى‌كنند، جملات مهمّى است؛ آيه اوّل اشاره به معارف اسلامى است و آيه دوّم اشاره دارد به وظايفى كه بر عهده مسلمين است. نسبت به معارف مى‌فرمايد: «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ».(۳۴) «الرَّسُولُ» اشاره به پيغمبر اكرم‌صلى الله عليه وآله است؛ الف و لامش، الف و لام عهد است. «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ» يعنى اين پيغمبر كه ما فرستاديم به آن چه از جانب خدا به او وحى شده ايمان دارد. خيلى مهمّ است كه كسى به آن چه مى‌گويد ايمان داشته باشد؛ از عملكرد پيغمبرصلى الله عليه وآله مى‌بينيم و مى‌فهميم كه گفته‌هاى خودشان را باور داشته‌اند. اگر دعوت به سوى خدا مى‌كردند يا مردم را از قيامت آگاه مى‌كردند، خودشان هم اين‌ها را باور داشتند. «الَّذى جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ».(۳۵) پيغمبرصلى الله عليه وآله آن چه را كه براى مردم آورده است صدق و مطابق واقع است، خلاف نيست، خود پيغمبرصلى الله عليه وآله هم اين مطلب را باور دارد؛ «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ». از قديم الأيّام اين افكار انحرافى در جامعه بوده و الآن هم بعضى از روشنفكرمآب‌ها اين شبهات را القاء مى‌كنند، و منكر وحى مى‌شوند و مى‌گويند: آن چه پيغمبرصلى الله عليه وآله گفته، ساخته و پرداخته افكار خودش بوده است! اين آيه اين افراد را تكذيب مى‌كند، زيرا آن چه پيغمبرصلى الله عليه وآله مى‌فرمايد: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إنْ هُوَ إلّا وَحْىٌ يُوحى .(۳۶) آن است كه از جانب خدا به او وحى شده، از خودش نيست، از مقامات بالا-و از عرش الهى به او القاء شده است. «وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ».(۳۷) انسان‌هاى با ايمان اعتقاد به چهار چيز دارند: اوّل: اعتقاد به خدا. دوّم: اعتقاد به كارگزاران پروردگار كه ملائكه هستند. سوّم: اعتقاد به كتب آسمانى. چهارم: ايمان به انبياءعليهم السلام. يعنى همه اين‌ها غيب است. «الم ؛ ذلِكَ الْكِتابُ لا-رَيْبَ فيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ».(۳۸) فرق بين مسلمانان و دين داران و الهيّون با ماديّون چيست؟ ماديّون ايمان به غيب ندارند. «يَعْلَمُونَ ظاهِرًا مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا».(۳۹) پشت پرده‌ها را نمى‌بينند، و فقط همين زرق و برق دنيا را مى‌بينند و آن چه در معرض ديد و لمسشان هست باور مى‌كنند و به امور غيبى اعتقاد ندارند؛ ولى خدا به مؤمنين واقعى ديدى داده كه ماوراء اين عالم مادّى را هم مى‌بينند، قبل و بعد اين عالم را مى‌بينند، خدا را با چشم دل مى‌بينند. از اميرالمؤمنين‌عليه السلام سؤال شد كه شما خدا را ديده‌ايد؟ فرمودند: «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أرَهُ».(۴۰) خدايى را كه نديده باشم عبادت نمى‌كنم؛ يعنى با چشم دل ايمان به خدا دارم. خيلى مهّم است كه انسان‌ها باور كنند خدايى هست؛ اگر باور كردند، يك تحوّل عظيمى در اخلاق و اعمالشان به وجود مى‌آيد. مى‌بينيم گاهى كارهايى انجام مى‌گيرد، صفات و خصوصيّاتى از انسان‌ها ديده مى‌شود كه نشانگر اين است كه هنوز خدا را باور نكرده‌اند، هنوز چشم دلشان باز نشده كه خدا را ببينند. «أ لَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرى .(۴۱) خدا را ناظر اعمالشان نمى‌دانند. اين‌ها هر گونه خلافى را مرتكب مى‌شوند چون آن چه را كه بايد ببينند، نمى‌بينند. «وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ».(۴۲) ملائكه كارگزاران خدا هستند. اميرالمؤمنين‌عليه السلام در نهج البلاغه و امام سجادعليه السلام در صحيفه سجاديّهٔ ملائكه را معرّفى مى‌كنند؛ كه هر كدامشان چه كارهايى از جانب خدا به آن‌ها واگذار شده و عالَم را به اذن و اراده پروردگار مى‌گردانند. «فَالْمُدَبِّراتِ أمْرًا».(۴۳) بعضى مأمور رزق، بعضى مأمور موت، بعضى مأمور باران، بعضى مأمور باد و بعضى مأمور وحى هستند. كارها بين اينان تقسيم شده كه به درستى انجام مى‌دهند و حاملين عرش الهى‌اند، حكومت الهى را اداره مى‌كنند. در آيات بسيارى از قرآن هم بحث ملائكه مفصّلًا مطرح شده است و ما بايستى به اين امور ايمان داشته باشيم. «آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ».(۴۴) كتاب هم

یکی از امور غیبی است که صد و چهارده کتاب از آسمان بر انبیاءعلیهم السلام نازل شده است؛ زبور، تورات، انجیل و قرآن از کُتب آسمانی هستند. یعنی خداوند این‌ها را به عنوان پیام‌های کَتبی برای انسان‌ها در دنیا قرار داده؛ مؤمنین به این کتاب‌ها ایمان دارند و بسیاری از حقائق و معارف و دستورات و وظائف و مسائل اخلاقی در این کتاب‌ها مطرح شده و سر آمد تمام این کتاب‌ها قرآن کریم است، آن چه در کتب دیگر وجود دارد در قرآن هست، به اضافه مسائل دیگر. حال این کتاب آسمانی دارای چه امتیازاتی است؟ جز خدا کسی نمی‌داند که چه خبر است و این چه کتاب عظیمی می‌باشد؛ البتّه گوشه و کنار دنیا دانشمندانی بوده‌اند که با دقّت قرآن را مطالعه کرده‌اند و به عظمت آن پی برده‌اند و اعلام کرده‌اند. و حال مجال بیان نیست. ما باید واقعًا افتخار کنیم که چنین کتاب آسمانی در اختیار ما مسلمان‌ها هست و پر از اسرار و دقائق است؛ غرض این که: این امور زیر بنای افکار مؤمنین است. مؤمنین واقعی ایمان به رُسُل دارند. أبوذر غفاری‌رحمه الله در مسجد نشسته بود، از پیغمبرصلی الله علیه وآله سؤال کرد: تعداد انبیاءعلیهم السلام چقدر است؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار پیغمبر از جانب خدا بر مردم مبعوث شده‌اند که سیصد و سیزده نفر آن‌ها رسالت داشته‌اند و پنج تای ایشان ألواالعزم بوده‌اند و بیست و پنج نفر از این انبیاء را هم خدا در قرآن اسم‌هایشان را با خصوصیّاتشان مطرح کرده که مؤمنین به همه این‌ها پایبندند.(۴۵) «لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ».(۴۶) قرآن هم می‌فرماید: ما فرقی بین انبیاءعلیهم السلام نگذاشته‌ایم. همه انبیاءعلیهم السلام آمدند که دو چیز مهمّ: توحید و معاد را که تقریبًا می‌توانیم بگوئیم محور همه معارف هستند را به مردم یاد دادند و همه آن‌ها مردم را دعوت به یک خدا کردند. این طور نیست خدایی را که موسی‌علیه السلام معرّفی کرده با خدائی که عیسی‌علیه السلام معرفّی کرده، با خدایی که پیغمبرصلی الله علیه وآله معرّفی کرده فرق داشته باشند. نه! همه پیغمبران یک خدا را معرفّی کرده‌اند، یک مسیر را طی کرده‌اند، البتّه هر دینی تکامل ادیان گذشته بوده است. «لا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ».(۴۷) این خلاصه زمینه فکری و معارف یک مسلمان است که باید به آن معتقد باشد. در آیه دوّم مسأله تکالیف مطرح است؛ بالاخره ما نسبت به خدا وظائفی داریم؛ نمی‌توانیم بگوییم هیچ مسئولیّتی از جانب خدا به عهده ما گذاشته نشده؛ خدا ربّ است و ربّ می‌باید در مقام تربیتِ مربوبینش باشد، نمی‌شود خدا ما را بلاتکلیف گذاشته باشد، او دستورات و وظائفی برای ما در مسیر تکامل تعیین کرده که همه آن‌ها به نفع خودمان است. تکالیفی هم که خدا معیّن کرده تمامش در حدّ قدرت و توان ما است. آن وقت در رابطه با تکالیف در این آیه دوّم چند مطلب را خدا اشاره کرده، که البتّه نظر من به آخر آیه می‌باشد. این‌ها مقدّمه است برای مطلبی که می‌خواهم در آخر نتیجه‌گیری بنمایم؛ می‌فرماید: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلّا وُسْعَها».(۴۸) از این جمله می‌فهمیم خدا تکلیف دارد. تکلیف از ریشه کُلْفَت است. کلفت یعنی زحمت. بالاخره سربازی که فرمانده به او دستور می‌دهد، اگر بخواهد به دستورات عمل کند، مقداری زحمت دارد؛ می‌باید این زحمت‌ها را تحمّل بکند. اگر واجباتی را که خدا دستور داده انجام دهیم، زحمت دارد. نماز می‌خواهیم بخوانیم زحمت دارد، روزه بگیریم، زکات بدهیم، حج برویم، جهاد برویم، همه این‌ها زحمت دارد. برای چه این زحمت را خدا به ما داده است؟ واقعًا خدا می‌خواسته ما را به درد سر بیندازد؟ نعوذ باللَّه. ولی این‌ها حکم ورزش را دارد. وقتی یک معلّم تربیت بدنی دستور می‌دهد که چند بار باید بنشینی و بلند شوی، دست و پاهایت را حرکت بدهی، این‌ها زحمت دارد ولی این زحمت‌ها عضلات را تقویت می‌کند و نیرو می‌دهد؛ یک قهرمان می‌سازد، یک پهلوان درست می‌کند. تا آن زحمت‌ها نباشد، این قدرت‌ها به وجود نمی‌آید. خدا بر مبنایی که می‌خواهد ما را تقویت معنوی بکند، دستوراتی به ما می‌دهد. حالا یا به نفع جسم ما است یا به نفع روح ما، یا به نفع هر دو آن‌ها و یا به نفع اجتماع ما است. خدا هیچ زمان دستور بی‌حکمت نمی‌دهد. نمی‌خواهد بی‌جهت بندگانش را به زحمت بیندازد، آن وقتی هم که تکلیف می‌کند در حدّ قدرتِ انسان تکلیف می‌کند. می‌خواهد حجّ را واجب کند می‌گوید: «للَّهِ عَلَی النَّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبیلًا».(۴۹) استطاعت بدنی و مالی و سیری که راه باز باشد و امثال ذلک... ؛ مافوق قدرتِ انسان هیچ وقت تحمیل نمی‌کند. و یا می‌فرماید: «الَّذینَ یُطیقُونَهُ فِدْیَةٌ طَعامُ مِسْکینٍ».(۵۰) آن کسانی که نمی‌توانند روزه بگیرند، باید کفّاره بدهند. خداوند که نمی‌خواهد زور

بگویـد؛ تو که مریضـی روزه برایت بـد است، بـاز هم بایـد روزه بگیری؟! این گونه نیست. یا مثلًا در مسأله جهاد: «لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا ـ عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَریضِ حَرَجٌ».(۵۱) کسانی که عـذری دارنـد و نمی‌توانند، نباید در جنگ شـرکت کنند؛ و امثال این تکالیف. «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إلّا وُسْعَها».(۵۲) هر کسـی را خداوند در حدّ قدرت وتوانش تکلیفی روی دوشش می گذارد. خداونـد نمی‌خواهـد به بندگانش ظلم بکند. پس: ۱ – تکلیف دارد و بایـد داشـته باشد. ۲ – به انـدازه قـدرت تکلیف می کند. ۳ – می‌فرمایـد: «لَها ما کَسَـبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَـبَتْ».(۵۳) مـا طلبه‌هـا بیـن فعـل ثلاـثی مجرّد و بـاب افتعـال، بین «کسب» و «اکتسب» فرق می گـذاریم. «کسب» سه حرف دارد و «اکتسب» پنـج حرف. فرقش چیست؟ کـاری را که به راحتـی انجـام داده می‌شود می گوینـد: «کسب». و کاری که با مشـکل انجام داده می‌شود را می گویند: «اکتسب». واجباتی که ما انجام می‌دهیم سودمند است. اگر مقداری هم انسـان خسـتگی پیـدا بکنـد، ولی ثواب‌ها و آثار خوبی که دارد رفع خسـتگی‌اش را می کنـد. یک کارگری از صبح تا شام کار می کنـد، آن مزدی که آخر کار می گیرد رفع خسـتگی‌اش را می کنـد. انجام واجبات و مسـتحبّات صـدمه دارد، از اوّل اذان صبـح تا اذان مغرب روزه می گیرد، می‌خواهد افطار کند، حدیث می فرماید: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتانِ».(۵۴) آدمی که روزه می گیرد دو بار خوشحال می‌شود؛ یکی موقع افطار وقتی می‌خواهـد افطار کنـد، با نشاط و حالت معنوی خاصّـی که به او دست می‌دهد رفع تلخی و خسـتگی روزه را می کنـد. دوّم موقعی است که آثار روزه گرفتنش را در قیامت می‌بینـد، آن وقت جبران می‌شود و خسـتگی‌اش رفع می‌شود، این را «کسب» می گویند. امّا آن کسی که معصیت می کند اگر چه ممکن است در هنگام معصیت لذّت ببرد، امّا آخر کار پیامدهای گنـاه این لـذّت‌ها را از بینی‌اش در می‌آورد. «یـک لحظه هوسرانی یـک عمر پشـیمانی». یک آدم می‌آیـد یک لـذّت پنج دقیقه‌ای می‌برد و به دنبالش چه مشـکلاتی را تحمّل می کند. نعوذ باللَّه مثلًا یک عمل بی‌عفّتی انجام می‌دهد، بعد به بیماری‌های جنسـی مبتلا می‌شود که تا آخر عمر رهایش نمی کند و این گونه امور «اکتسب» است؛ «لَها ما کَسَـبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ».(۵۵) در این جمله خدا می‌فرماید: کارهای خوبتان بی‌اجر نیست و بدی‌هایتان نیز بی کیفر نیست. یعنی این را بدانید هر عملی یک بازتابی دارد، عمل خوب بازتاب خوب و عمل بـد بازتاب بد دارد، هم در دنیا و هم در آخرت. اگر خدا تکالیفی می کند، تکالیف به گونه‌ای است که انسان باید متوجّه بازتاب اعمالش هم باشد. اگر واجبات را انجام داد و مستحبّات را عمل کرد، انتظار ثواب‌هایش را هم باید داشته باشد و اگر عمـل به مکروهات یا محرّمات کرد، انتظار پیامـدهای نامطلوبش را هم بایـد داشـته باشـد. بعـد از خـدا می‌خواهیم که ما بنـده و ضعیف هستیم، تو خـدائی و البتّه بـا حکمت کـار می کنی، ولی گـاهی اسـتحقاق پیـدا می کنیم یـک بارهای سـنگینی روی دوش ما گذاشته شود؛ مثل سربازی که از فرمانِ فرمانده تخلّف می کند و جریمه‌اش می کنند. آن وقت ما از خدا می‌خواهیم: «رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إصْرًا کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا».(۵۶) خدایا! ما ممکن است در عملکردمان یک کمی مسامحه بکنیم، آن گونه که باید و شایـد به وظایفمـان عمـل نکنیم و در نتیجه اسـتحقاق این را پیـدا کنیم که بارهـای سـنگینی روی دوش ما گذاشـته بشود، مثل زمان بنی‌اسـرائیل که با موسـی‌علیه السـلام درگیر شدند و از فرمان‌های الهی تخلّف کردند، خداوند هم بارهای سنگینی روی دوش آن‌ها گذاشت، از جمله این که فرمود: «فَاقْتُلُوا أنْفُسَـکُمْ».(۵۷) می‌بایـد روبروی هم بایستید و هم دیگر را بکشـید. خدایا! این گونه کیفرها را نصیـب ما نفرما و اگر چه ما آن طوری که باید و شاید انجام وظیفه نکنیم و استحقاق این کیفرها را پیدا بکنیم. از خدا می‌خواهیم که مقداری لطف در حقّ ما بکند و آن بارها را روی دوش مانگذارد. ما خودمان اقرار می کنیم که اسـتحقاق یک تعدادی مشکلات را داریم، امّا خـدایا! «عامِلْنا بِفَضْـلِکَ وَ لا تُعامِلْنا بِعَـدْلِکَ» اگر خـدا بخواهـد با عدلش با ما رفتار کند، خیلی می‌بایست به ما سـخت بگیرد، ولی خـدایا! تو با فضـلت با ما رفتار کن. «رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ».(۵۸) خـدایا! آن چیزهایی که ما طاقتش را نداریم، به مـا تحمیـل نکن. اکنون اینجـا چنـد جمله دعـا است: «وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنـا وَ ارْحَمْنـا». خـدایا مـا اقرار می کنیم: بنـدگان خوب و ایده‌آل نیستیم، شـیطان و هوای نفس بر ما سـلطه دارد، شرایط زمان و مکان ما را به کارهای خلاف می کشاند. خدایا! «وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا». اولًا خـدایا! ما را ببخش و اعمال ما پیامدهایی هم دارد، خدایا! از این‌ها نیز صـرف نظر بفرما. خدایا! کارهایی که

ما می‌کنیم موجب می‌شود که گرفتار نقص بشویم و کمبود پیدا کنیم. بالاخره گناه می‌کنیم و استحقاق این را پیدا می‌کنیم که باران از ما گرفته بشود و رزقمان کم شود. بلاها و رنج‌ها متوجّه ما بشود. خدایا! بر ما رحم کن و ما را گرفتار آثار اعمالمان نکن. تمام حرفم سر این جمله است که در آخرین آیه از این سوره و آخر این دعاها قرار گرفته است: «فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ».(۵۹) همه دعاها را که می‌کنیم، معلوم می‌شود تکالیفی هست. این تکالیف را اگر انجام ندهیم پیامدهایی دارد، اگر این پیامدها را خدا نبخشد، آن وقت خدا کفّار را بر ما مسلّط می‌کند. ما می‌گوییم: خدایا! این تکالیف هست، ما هم آن گونه که باید و شاید توجّه نمی‌کنیم، و موجب می‌شود کفّار بر ما مسلّط شوند. خدایا! اگر ما را نبخشی و نیامرزی و به کیفر اعمالمان گرفتارمان کنی، این کفّار بر ما مسلّط می‌شوند و روزگار ما را سیاه می‌کنند. می‌خواهیم از این دو آیه شریفه که خواندیم نتیجه‌ای بگیریم: مؤمنین آن افکار را باید داشته باشند و بایستی به وظایفشان هم عمل کنند، اگر هم به وظایفشان عمل نکردند، گرفتار می‌شوند و هیچ راهی برای نجاتشان جز این که خدا آن‌ها را ببخشد نیست. الآن می‌بینیم کفر و ظلم، ما را احاطه کرده است؛ این ابرقدرت‌ها، این کفّار، بالاخص یهود و این عناصری که کینه توزند و از این‌ها کینه توزتر زیر آسمان وجود ندارد، شبانه روز علیه ما فعّالیّت و تلاش می‌کنند که در درجه اوّل اسلام را نابود کنند و مسلمانان را از بین ببرند؛ در بین مسلمین بالأخص شیعه مورد حمله و هجوم آن‌ها قرار می‌گیرد، چون هیچ کدام از مسلمانان دیگر مثل شیعه به پیروی از اهل بیت‌علیهم السلام آزادی طلب نیستند. آن‌ها گردنشان را زیر بار ظلم و کفّار قرار می‌دهند و هیچ تحرّکی ندارند. می‌بینیم عدّه‌ای یهودی در قلب اسلام خانه کرده‌اند، پنجاه و هفت کشور اسلامی وجود دارد و نفسشان در نمی‌آید، هر گونه تحمیلی را می‌پذیرند و هر گونه همکاری هم با این دشمنان خدا دارند، ابرو خم نمی‌کنند. تنها گروهی که در طول تاریخ مقابل این موج عظیم کفر مقاومت کردند، شیعه بوده‌اند. آن وقت این‌ها باید چوب بخورند؟! فاطمه زهراعلیها السلام عملًا به ما نشان دادند که اگر کسی از حریم ولایت دفاع کرد، چوب می‌خورد. چنان چه آن حضرت دستشان را بردند و کمربند علی‌علیه السلام را گرفته و از امیرالمؤمنین‌علیه السلام حمایت کردند، آن دشمنان خدا هم با غلاف شمشیر زدند و بازوی زهراعلیها السلام را متورّم کردند. این برای شیعه تا آخر عالم درس است که این‌ها در مسیر دفاع از حریم ولایت چوب می‌خورند؛ از خودی و بیگانه چوب می‌خورند. خلاصه این که: اگر خواستیم دعاهایمان مستجاب بشود و آخر دعاهایمان این باشد که خدایا: «فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ».(۶۰) زمانی نصرت بر قوم کفّار پیدا می‌نماییم که توبه کنیم و خدا بر ما رحم کند تا بر کفّار پیروز بشویم. اگر بخواهیم به گناهان، بی‌بند و باری‌ها و معصیت‌هایمان ادامه بدهیم و واجبات الهی را ترک بکنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که آن‌ها بر ما مسلّط می‌شوند. و این مطلب طبیعی و خیلی روشن است. «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغالِبُونَ».(۶۱) آن‌هایی که دار و دسته خدا هستند، مطیع و پیرو پروردگارند و تخلّف از فرمانِ خدا نمی‌کنند، پیروز هستند. اگر شکست خوردیم، معلوم می‌شود در حزب خدا وارد نشده‌ایم. می‌باید از معصیت‌هایمان بکاهیم، از خدا طلب آمرزش کنیم تا خدا به ما ترحّم کند و ما را بر کفّار پیروز گرداند. این رمز کار ما است. بنابر این ما شیعه‌ای که دم از ولایت امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌زنیم، باید مراقب اعمالمان باشیم. این را بدانید اگر بناء ما این شد که با خدا کج بتابیم، واجبات خدا را ترک بکنیم و به فرمان او گوش ندهیم و هر کاری دلمان خواست بکنیم و هر معصیتی را که می‌خواهیم انجام بدهیم، این اعمال بعدًا مصیبت دارد، باید حواسمان را جمع کنیم. می‌بینید روز به روز چه قدر گرفتارتر می‌شویم! نمی‌خواهیم هم بفهمیم که این عملکرد خودمان است! «وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ»(۶۲)؛ خداوند تبارک و تعالی به ما گوشزد کرده: اگر پایتان را کج گذاشتید، چوبش را می‌خورید. وقتی در زندگی ما گرفتاری و نکبت‌هایی پیدا می‌شود، باید سر نخ‌هایش را پیدا کنیم و ببینیم کدامیک از فرامین الهی را زیر پا گذاشته‌ایم که گرفتار شده‌ایم و به خود بیاییم، بی‌جهت گرفتار نمی‌شویم. اگر می‌بینید گرانی هست، اگر قحطی هست، این‌ها را خدا گوشزد کرده که اگر شما با خدا بد رفتاری بکنید، آن وقت این چیزها گریبانتان را می‌گیرد، هر چه هم فریاد بزنیم کسی نیست به فریاد ما برسد. پس باید بیشتر در عملکردمان تجدید نظر بکنیم. امیدوارم خداوند این مجالس را، این محافل الهی و دینی را هم ذخیره

آخرت ما و هم عامل و وسیله تنبیه ما قرار بدهـد و به برکت این مجالس خـدا به ما واقعًا ترحّم کنـد، گناهانمان را ببخشد و إن شاء اللَّه از عنایات پروردگار بر خوردار بشویم. السـلامُ عَلَیْکَ یا أباعَبْدِ اللَّه، السـلامُ عَلَیْکَ یَابنَ رَسُولِ اللَّه، السـلامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکاتُه. نوشـته‌اند: آقا امام حسـین‌علیه السـلام در آن لحظات آخر آمدنـد پشت خیمه‌ها صـدا زدند: یا زینب! یا أمّ کلثوم! یا سـکینه! عَلَیْکُنّ منّی السلام. یعنی منم رفتم خداحافظ...

مجلس سوّم

فتنه‌ها از کجا آغاز شد؟!

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم(۶۳) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم الحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِینَ بارِیءِ الخَلائِقِ أجْمَعینَ باعِثِ الأنْبیاءِ وَ المُرْسَلِینَ جامِعِ النَّاسِ لِیَوْمِ الدِّینَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبینَ حَبیبِ إلهِ العالَمینَ وَ شَفیعِ المُذْنِبینَ أبی القاسِمِ مُحَمَّد صَلّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَعْنُ الدائِمُ عَلی أعْدائِهِمْ أجْمَعینَ مِنَ الْآنَ إلی قِیامِ یَوْمِ الدین. پروردگار متعال برنامه‌هایی را طرح فرموده و برای ایجاد وادامه‌اش طرح‌های عجیبی را فراهم کرده و ما اسم آن را «حقّ» می‌گـذاریم. آنچه را که می‌خواهـد حق است. در مقابل، انسان‌ها موضع‌گیری می‌کنند و گاهی از انعقاد آنچه که مشیّت و خواست خدا است جلوگیری می‌کنند و گاهی از ادامه و بقائش تا آنجایی که قـدرت داشـته باشـند، جلوگیری می‌کنند و نمی‌گذارند منعقد بشود و بر فرض انعقاد نمی‌گذارند بقاء و ادامه پیدا بکند. این درگیری در طول تاریـخ از صـدر خلقت تا الآن ادامه داشـته است؛ هنوز هم ادامه دارد تا قیام حضـرت مهـدی – عجّل اللَّه تعالی فرجه الشـریف – و بالأـخره آن چه خـدا می‌خواهـد، انجام می‌گیرد و نقشه‌های مخالفین بر باد می‌رود. «وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أمْرِهِ».(۶۴) منتهی در این درگیری، انسان‌ها هم آزمایش و امتحان می‌شونـد وکسانی که فطرتشان پاک است، طرفـدار حق می‌شونـد. آدم‌هایی که فطرت ناپاکی دارنـد، جذب باطل می‌شوند. در این گیر و دار این امتحانات تحقّق پیدا می‌کند. مسأله اسـلام و نبوّت پیغمبرصـلی الله علیه وآله مسـأله‌ای است که از صـدر خلقت مطرح بوده، به تمام انبیاءعلیهم السـلام ابلاغ شـده وآن‌ها هم به مردم ابلاغ کرده‌اند که در آخر الزمان دینی می‌آیـد به نام دین اسـلام، پیغمبری دارد که خاتم انبیاء است. برنامه رسول اکرم‌صـلی الله علیه وآله در تمام کتب آسـمانی مطرح بوده و آثارش هنوز هم هست، چه قبول کننـد یا انکار کننـد؛ این یک واقعیّت است. خدا مشـیّتش تعلّق گرفته پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله بیاید، دینی بیاورد، دینی جهانی که تا قیام قیامت این دین حاکمیّت داشته باشد. منتهی عدّه‌ای قبل از این که پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا بیاید، آگاه شدند و خیلی برنامه ریزی کردند تا انقلاب اسلامی شکل نگیرد. آن‌ها در آباء و اجـداد پیغمبرصـلی الله علیه وآله مطالعه کردنـد، متوجّه شدند که چه کسانی هسـتند که از نسل این‌ها خاتم انبیاءصـلی الله علیه وآله می‌خواهـد به وجود بیایـد. عجیب است! اگر تاریخ مطالعه بفرمائید، این‌ها روی جدّ پیامبرصـلی الله علیه وآله مطالعه داشـته‌اند، برای نابودی او برنامه ریزی کردنـد تا پیغمبرصـلی الله علیه وآله به دنیا نیایـد. همچنین پدر پیامبرصـلی الله علیه وآله را شـناسایی کردند و برنامه ریزی کردند که پدر پیغمبرصـلی الله علیه وآله به دنیا نیاید یا اگر به دنیا آمد، باقی نماند که بخواهد از نسـلش پیغمبرصلی الله علیه وآله به دنیا بیایـد. پیامبرصـلی الله علیه وآله در رحم مادر بودند و هنوز به دنیا نیامده بودند، نقشه طرح کردند بچّه سـقط بشود. آرایشـگر فرسـتادند با شانه زهرآگین بیاید و آمنه‌علیها السـلام را آرایش بکند تا موادّ سـمّی موجب سقط بچّه بشود. خدا نخواست، پیغمبرصـلی الله علیه وآله به دنیـا آمـد. آن قـدر نقشه و طرح و برنـامه قبـل و بعـد از رسالت پیغمبرصـلی الله علیه وآله ریختنـد، تا پا نگیرد. خدا می‌خواهد این پیغمبرصـلی الله علیه وآله بیاید و آن‌ها هم طراحی می‌کنند که پیغمبرصلی الله علیه وآله نیاید؛ ولی «وَ اللَّهُ غالِبٌ عَلی أمْرِهِ».(۶۵) در تمـام این مراحل خداونـد کار خودش را انجام می‌دهـد. پیغمبرصـلی الله علیه وآله به دنیا می‌آیـد، به مقام رسالت می‌رسـد و آن‌ها مأیوس می‌شونـد. در ایجاد و انعقاد مأیوس شدند و حال در بقاء قضـیّه برنامه ریزی می‌کنند که باقی نماند.

بر خلاف آنچه می‌خواستند، پیغمبرصلی الله علیه وآله آمده و کار را شروع کرده و به هر حال کار به اوج خودش رسیده، پیغمبرصلی الله علیه وآله موفّق شده، اراده و مشیّت الهی تحقّق پیدا کرده، حالا می‌باید جلوی آن را گرفت تا ادامه پیدا نکند. این‌ها فکر کردند از چه راهی ممکن است برنامه رسول خداصلی الله علیه وآله ادامه پیدا کند، آن چیزی که به نظرشان رسید این بود که اگر پیغمبرصلی الله علیه وآله فرزندی پیدا کردند، از نسل پیغمبرصلی الله علیه وآله ممکن است کسانی به وجود بیایند و کار رسول خداصلی الله علیه وآله را ادامه بدهند و این‌ها را باید متوقّفشان نمود. شروع کردند به توطئه‌های عجیب و حساب شده که از پیغمبرصلی الله علیه وآله کسی باقی نماند. پیامبر خداصلی الله علیه وآله با زن‌های متعدّد ازدواج کردند، ولی از هیچ کدام از آن زن‌ها اولاد پیدا نکردند، تا جریان ماریه قبطیّه پیش آمد. رسول خداصلی الله علیه وآله نامه بسیار جالبی به پادشاه مصر نوشتند. پادشاه مصر هم اطّلاع قبلی داشت، آن فرستاده پیامبرصلی الله علیه وآله را پذیرفت، با او مصاحبه کرد، پرس و جو کرد، احساس کرد که این همان پیغمبر آخر الزمان است. مثل پادشاه ایران حماقت نکرد که نامه را پاره کند تا پیغمبرصلی الله علیه وآله در حقّش نفرین کنند: «همین گونه که نامه مرا پاره کرد خدا شکمش را پاره کند»، او هم به کیفر خودش مبتلا شد و به دست فرزندش کشته شد.(۶۶) پادشاه مصر احترام کرد و هدایایی برای پیغمبرصلی الله علیه وآله فرستاد. یکی از هدایا کنیزی بود، این کنیز قبطی (مصری) بود. این کنیز را با اشیاء قیمتی دیگر فرستاد و از پیغمبرصلی الله علیه وآله تجلیل کرد. ماریه قبطیّه مصری بود. مصری‌ها زبانشان با زبان مردم حجاز تفاوت داشت. پادشاه مصر شخصی به نام «جَریح» که غلامی بود را فرستاد تا ماریه قبطیّه هم زبان داشته باشد. این‌ها با هم خدمت پیغمبرصلی الله علیه وآله آمدند، ماریه قبطیّه همسر پیغمبرصلی الله علیه وآله شد و از این ماریه قبطیّه یک پسر به نام «ابراهیم» متولّد گردید. پیغمبرصلی الله علیه وآله زنان متعدّدی گرفتند، ولی هیچ کدام بچّه دار نشدند، بچّه پسر نیاوردند، امّا ماریه یک اولاد به نام ابراهیم پیدا کرد. بچّه بزرگ شد. از آن طرف فاطمه زهراعلیها السلام هم یک فرزند به نام امام حسین‌علیه السلام پیدا کردند. پیغمبرصلی الله علیه وآله نشسته بودند، روی یک زانویشان امام حسین‌علیه السلام و روی زانوی دیگرشان ابراهیم نشسته بود. مقدّر نبود ابراهیم بماند. جبرئیل نازل شد یا رسول اللّٰه! یا باید حسین‌علیه السلام بماند و ابراهیم برود؛ یا ابراهیم بماند و حسین‌علیه السلام برود؛ انتخاب با شما است. پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمودند: اگر حسین‌علیه السلام برود، من و فاطمه‌علیها السلام و علی‌علیه السلام ناراحت می‌شویم؛ امّا اگر ابراهیم برود، فقط من ناراحت می‌شوم. بالاخره بنا بر این شد که ابراهیم فدای امام حسین‌علیه السلام بشود.(۶۷) قبل از این که ابراهیم از دنیا برود، عایشه و دشمنان پیغمبرصلی الله علیه وآله به دست و پا افتادند که حالا ابراهیم بزرگ می‌شود و جانشین پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌گردد و اسلام به وسیله نسل پیغمبرصلی الله علیه وآله ادامه پیدا می‌کند. باید کاری کرد که ابراهیم پا نگیرد. هنوز ابراهیم نمرده بود، ولی این‌ها توطئه کردند که چه کار کنند. خیلی عجیب است، چون «یُحْفَظُ الرَّجُلُ فی وُلْدِه»(۶۸) کسی اگر بخواهد باقی بماند، از طریق فرزندانش در جامعه باقی می‌ماند. اگر فرزند نداشته باشد، چند صباحی که می‌گذرد مردم او را فراموش می‌کنند، ولی اگر اولاد داشته باشد به برکت اولادش آثارش باقی می‌ماند. فاطمه زهراعلیها السلام در خطبه فدکیه فرمودند: «الْمَرْءُ یُحْفَظُ فِی وُلْدِه».(۶۹) حضرت زکریّاعلیه السلام عرض می‌کند: «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا ؛ یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا».(۷۰) خدایا! من می‌خواهم در خانه‌ام بسته نشود، در خانه آل یعقوب بسته نشود، بچّه ندارم، یک ولیی، یک بچّه‌ای از من باقی بماند که یادگار ما باشد و در خانه ما بسته نشود. خداوند یحیی‌علیه السلام را به ذکریّاعلیه السلام می‌بخشد. باورش هم نمی‌شد، می‌گفت: «وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَیْبًا».(۷۱) خدایا! من پیرمردم و از آن طرف هم زنم نازا است؛ چگونه من اولاد پیدا می‌کنم؟ ولی وقتی مشیّت خدا باشد، خداوند متعال یحیی‌علیه السلام را به او می‌دهد که درِ خانه‌اش بسته نشود. از طریق فرزند و نسل می‌تواند مکتب زنده شخصیّتی باقی بماند. به دست و پا افتادند چه کار کنند؟ این جور کارها خیلی بی‌دینی و بی‌وجدانی می‌خواهد! عایشه آمد به ماریه قبطیّه تهمت زد؛ گفت: این غلامی که از مصر با ماریه قبطیّه آمده است، گاهی در خانه ماریه آمد و شد می‌کرده؛ پس این بچّه‌ای که ابراهیم باشد، فرزند پیغمبرصلی الله علیه وآله نیست. مال آن

غلام، جَریح است. این تهمت بزرگ را عایشه به ماریه زد تا این انتساب و ارتباط ابراهیم با پیغمبرصلی الله علیه وآله قطع بشود. پیغمبرصلی الله علیه وآله بسیار ناراحت شدند. امیرالمؤمنین‌علیه السلام را فرستادند جریح را دستگیر کنند و قضیّه را تحقیق کنند. جریح از ترسش بالای درخت رفت. امیرالمؤمنین‌علیه السلام آمدند پای درخت ایستادند و فرمودند: بیا پایین. ترسید و گفت آقا من قبل از این که از درخت پایین بیایم، می‌خواهم به شما عرض کنم که اصلًا امکان اولاد دار شدن از من نیست و پیراهنش را بالای درخت بالا زد. دیدند اصلًا چیزی وجود ندارد. از درخت پایین آمد. امیرالمؤمنین‌علیه السلام به پیغمبرصلی الله علیه وآله خبر دادند که جریح به قول عرب‌ها «مجبوب» است.(۷۲) دشمنان توطئه کردند نسلی از پیغمبرصلی الله علیه وآله باقی نمانند، اگر هم ماند ارتباطش را با پیغمبرصلی الله علیه وآله قطع کنند که اولاد پیغمبرصلی الله علیه وآله نیست. تا بالاخره ابراهیم از دنیا رفت و زنده بودن او مقدّر نبود. این‌ها خوشحال شدند که دیگر از پیغمبرصلی الله علیه وآله نسلی نمانده تا انقلاب رسول خداصلی الله علیه وآله بخواهد تداوم پیدا کند. گفتند: اکنون ممکن است از راه قرابت و خویشاوندی یک عدّه‌ای از وابستگان پیغمبرصلی الله علیه وآله بیایند و جانشین پیغمبرصلی الله علیه وآله بشوند. باید فکری کرد که قرابت هم اثر و خاصیّتی نداشته باشد. طرحی دیگر ریختند. آمدند و بعد از این که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفتند، مسأله قرابت را قیچی کردند، گفتند: خلافت و نبوّت در یک خانواده جمع نمی‌شود. یعنی حق ندارند خویشان پیغمبرصلی الله علیه وآله جانشین پیغمبرصلی الله علیه وآله بشوند و از قول پیغمبرصلی الله علیه وآله این روایت را نقل کردند. ولی آن‌ها جایی که به نفعشان بود، دَم از خویشی با پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌زدند و آن جایی که به ضررشان بود، قرابت را قیچی می‌کردند. مثلًا در سقیفه بنی ساعده بحث بود که مهاجرین سر کار بیایند یا أنصار. مهاجرین از قریش و خویشان دور پیغمبرصلی الله علیه وآله بودند. أنصار مال مدینه بودند و با پیغمبرصلی الله علیه وآله قرابت نداشتند. داد و قال کردند که در سقیفه چه کسی باید انتخاب بشود، همین آقایانی که از قول پیغمبرصلی الله علیه وآله نقل کردند: خلافت و ولایت با رسالت در یک خانواده جمع نمی‌شود، گفتند: ما خویشان پیغمبریم، اولویّت با ما است. امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرماید: وَ إِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ أُمُورَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَ الْمُشِيرُونَ غُيَّبٌ(۷۳) شما که در سقیفه با شورا سر کار آمدید، اگر دلیلتان شورا است، همه که نبودند؟ چهار تا آدم دور هم جمع شدید و خلیفه انتخاب کردید «وَ الْمُشِيرُونَ غُيَّبٌ» آن‌هایی که باید نظر بدهند، غائب بودند. اکثر صحابه در شورا وجود نداشتند، شما چگونه انتخاب کردید؟! وَ إِنْ كُنْتَ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ فَغَيْرُكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَب(۷۴) و اگر استناد به خویشی و خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله کردید و سر کار آمدید، از شما أولی‌تر و نزدیک‌تر بود، ما که به پیغمبرصلی الله علیه وآله نزدیک‌تر بودیم. قرابت با پیغمبرصلی الله علیه وآله را شما زیر پا گذاشتید. حالا در سقیفه استناد به قرابت با پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌کنید؟! تمام استناد بنی‌أمیّه برای سر کار آمدن، به خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله بود. بهانه بنی‌العبّاس برای سر کار آمدن خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله بود. همه جا از ارتباط و خویشاوندی با پیغمبرصلی الله علیه وآله استفاده کردند! وقتی نوبت خلافت علی‌علیه السلام می‌شود، می‌گویند: نه! قرابت معنا و مفهومی ندارد! قرابت را قیچی کردند. این خیلی عجیب است. تا نوبت به این رسید که پیغمبرصلی الله علیه وآله از دنیا رفته‌اند ارثشان به چه کسی می‌رسد؟ قرآن می‌فرماید: یک عدّه از خویشان که نزدیک‌ترند، به ارث اولویّت دارند: «أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ».(۷۵) در قرآن می‌فرماید: آن‌هایی که رحم‌اند و خویشند، این‌ها ارث می‌برند. دشمنان دیدند اگر بخواهند حقوقی که در قرآن برای خویشاوندان پیغمبرصلی الله علیه وآله تعیین شده را به خویشان پیغمبرصلی الله علیه وآله بدهند، قرابت و خویشاوندی آن‌ها را تأیید کرده‌اند، بنابر این حقوق قرابت را قطع کردند؛ یعنی فاطمه زهراعلیها السلام در زمان پیغمبرصلی الله علیه وآله مالک فدک بود، که پیغمبرصلی الله علیه وآله به فاطمه‌علیها السلام بخشیدند، آن‌ها منکر شدند؛ اگر هم مال پیغمبرصلی الله علیه وآله بود، بایستی به وارث پیغمبرصلی الله علیه وآله برسد، ولی آن‌ها گفتند: پیغمبرصلی الله علیه وآله فرموده است «نَحْنُ الْأَنْبِياء لا نُوَرِّث». و اگر فدک خمس بود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى

وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ».(۷۶) بايد سهم فاطمه زهراعليها السلام را از ذوى القربى بدهند، ولى ندادند. عمر آمد به اميرالمؤمنين‌عليه السلام گفت: خمس را به من قرض بدهيد، بعد به شما مى‌دهم. به عنوان قرض جلوى خمس را گرفت، بعد هم مثل كسانى كه مال مردم را مى‌خورنـد، چشم‌هايش را بست و خلاص شـد، خمس را هم ندادنـد. «ما أفاءَ اللَّه» كه حقّ ذوى القربى بود را ندادنـد. آنچه كه از اموال بيت المـال يـا از اموال پيغمبر كه سـهم ذوى القربى بود، آن‌ها با كمال پر روئى اين سـهام را ندادنـد. چرا؟ براى اين كه ذوى القربى بودن و خويشاونـدى با پيغمبرصـلى الله عليه وآله را كمرنگ بكنند و كسـى نتواند با قرابت به پيغمبرصـلى الله عليه وآله موقعيّتى به دست بياورد. آن‌ها خيلى نقشه‌هاى عجيبى كشـيده بودنـد. طرح‌هايشان بسـيار حساب شده بود. توطئه بعدى براى اين كه از نسل پيغمبرصـلى الله عليه وآله كسـى سر كار نيايد، اين بود كه جلوى نقل حديث را گرفتند. يعنى گفتند: كسى حقِّ نقل حديث نـدارد. چرا؟ پيغمبرصـلى الله عليه وآله در روايـات عديـده‌اى ازاهـل بيت‌عليهم السـلام تجليـل كرده بودنـد، اين‌هـا مى‌خواسـتند اين روايـات بيـن مردم نشـر پيـدا نكنـد. پانصـد حـديث از پيغمبرصـلى الله عليـه وآله در دست ابـوبكر بـود، به عـايشه گفت: برو بيـاور، پيغمبرصـلى الله عليه وآله فرموده‌انـد اين احاديث را آتش بزنيم. پانصـد حديث از پيغمبرصـلى الله عليه وآله را ابوبكر آتش زد.(۷۷) چرا؟ اگر پيغمبرصـلى الله عليه وآله مى‌خواسـتند اين احاديث بين مردم نشـر پيـدا نكنـد، چرا فرمودنـد؟ اگر فرمودند چرا شـما آتش زديـد؟ تـا صـد سـال اجازه نقل حـديث ندادنـد، تامبادا در بين احاديث فضائل اهل بيت‌عليهم السـلام مطرح شود. بعـد براى اين كه مسأله خويشاونـدى پيغمبرصـلى الله عليه وآله از نظر نسبى رشـد پيـدا نكنـد، به زن‌هـاى پيغمبرصـلى الله عليه وآله عظمت و اهميّت دادنـد. ارتبـاط بـا پيغمبرصـلى الله عليه وآله اگر ارزش دارد، نسبى ارزشـش بيشتر است يـا سـببى؟ زن‌هاى پيغمبرصـلى الله عليه وآله ارتباطشان سـببى بود نه نسبى، زيرا ارتباطشان به واسـطه ازدواج بود. فاطمه زهراعليها السلام گوشت و پوست و استخوانش وابسته به پيغمبرصـلى الله عليه وآله بود «فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّى».(۷۸) زنـان پيغمبرصـلى الله عليه وآله را ارج دادنـد و آن‌ها را بالا بردنـد تا قرابت و خويشاوندى فاطمه زهراعليها السـلام و خويشان و بسـتگان پيغمبرصلى الله عليه وآله را كم رنگ كنند. اگر بگويى بالاى چشم يكى از زن‌هـاى پيغمبرصـلى الله عليه وآله ابرو است، پوست آدم را مى‌كننـد؛ چرا به عـايشه مثلًا گفته‌ايـد: فلان! آن ظلم‌ها را به صـدّيقه طاهره‌عليهـا السـلام مى‌كننـد و از اين طرف از عـايشه آن گونه تجليـل مى‌كننـد. اين‌هـا حسـاب شـده بود. قرابت كم رنـگ بشود و زن‌هاى پيغمبرصلى الله عليه وآله مطرح بشوند. البتّه قرآن خيلى جالب پيش‌گيرى كرده بود و خداوند مى‌دانسته اين‌ها چه نقشه‌هايى دارند؛ به زن‌هاى پيغمبرصلى الله عليه وآله دستور مى‌دهد: «وَ قَرْنَ فى بُيُوتِكُنَّ».(۷۹) در خانه‌هايتان بنشينيد. يعنى: حق نداريد بياييد خودتـان را در جامعه مطرح كنيـد تا از وجودتان سوء اسـتفاده كننـد. عايشه بر خلاف صـريح قرآن آمـد در جنگ جمل در ملأ عام سوار بر شتر شد و آن بلوا را راه انداخت. از آن طرف آن‌ها صحابه را مطرح كردند؛ يعنى براى اين كه اهل بيت پيغمبرصلى الله عليه وآله مطرح نشونـد، مورد توجّه مردم قرار نگيرند - با آن همه سـفارشات پيغمبرصـلى الله عليه وآله و آيه تطهير كه در شأن خويشان پيغمبرصـلى الله عليه وآله نـازل شـد - صـحابه را بزرگ كردنـد، حـديث درست كردنـد كه مـا حـديث را بررسـى كرده‌ايم در تمام چهارده قرنى كه از عُمْرِ اسـلام مى‌گـذرد، اين حـديث را تخطئه كرده‌انـد حتّى خود علماى اهل سنّت. امروز ببينيد در مورد عدالت صحابه چه قيامتى است. يكى از پتك‌هاى بزرگى كه بر مغز ما شـبانه روز مى‌كوبنـد، عـدالت صـحابه است. شيعه كافر است، شيعه مشـرك است، شيعه قتلش واجب است، به خاطر اين كه به صحابه توهين مى‌كند. كدام صحابه؟ صحابه‌اى كه قرآن اين‌ها را معرّفى كرده است: «أ فَإِنْ مـاتَ أوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أعْقابِكُمْ».(۸۰) مرتـد شدنـد: «إرْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إلّا ثَلاث أوْ أرْبَع».(۸۱) بعد از پيغمبرصـلى الله عليه وآله عملكرد صـحابه را مى‌بينيم كه بر خلاف مسير پيغمبرصلى الله عليه وآله و اسلام بود. كدام صحابه؟ آمدند حـديث درست كردنـد: «قال رسول اللَّه: أصـحابى كالنجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم»(۸۲) ؛ اصـحاب من مثل سـتاره‌اند، به هر كدامشان اقتـدا كنيـد، هـدايت مى‌شويد. بندگان خدا! اصـحاب پيغمبرصـلى الله عليه وآله در مقابل هم ايسـتادند. على‌عليه السـلام از اصـحاب پيغمبرصـلى الله عليه وآله، طلحه و زبير هم از اصـحاب پيغمبرنـد، اين‌هـا با هم جنگيده‌انـد، آيا هر دوى اين‌ها درست مى‌گوينـد؟! با

درست کردن این روایت مجهول، صحابه پیغمبرصلی الله علیه وآله را بالا بردند، آن قدر بالا بردند که کسی دیگر حق ندارد بگوید صحابه پیغمبرصلی الله علیه وآله فلان تخلّف را داشته‌اند، فلان بدعت‌ها را گذاشته‌اند، فلان خلاف کاری‌ها را کرده‌اند. چرا؟ برای این که اهل بیت‌علیهم السلام را از صحنه بیرون بیندازند! یادگاری‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله نباشند! متوجّه شدید نقشه‌ها چه گونه بوده است. خوب این هم یک نقشه و طرح که کسانی را در مقابل اهل بیت‌علیهم السلام قرار بدهند و آن قدر شعاع این‌ها را بالا ببرند تا دیگر اثری از اهل بیت‌علیهم السلام باقی نماند. بعد شروع به نسل کشی کردند. یعنی تمام ذراری زهراعلیها السلام را زیر ذرّه بین داشتند. بنی امیّه کشتار کردند. بنی العبّاس کشتار کردند. آن‌ها هم ترور شخص و هم ترور شخصیّت کردند. به صورتی که از این ذراری پیغمبرصلی الله علیه وآله اثری باقی نماند. همه ایشان کف بُر بشوند و بروند. این هم یک طرح بود که همه آنان اجرا کردند. بچّه‌های پیغمبرصلی الله علیه وآله را چه کارها که به سرشان نیاوردند! یا کشتند یا لای دیوار کردند یا تبعید کردند و امثال آن بلاهایی که بر سر ذراری پیغمبرصلی الله علیه وآله آوردند. آخرین حربه آن‌ها چه بود؟ ششمین توطئه این‌ها برای این که ارتباط اهل بیت‌علیهم السلام را با پیغمبرصلی الله علیه وآله قطع کنند؛ گفتند: همیشه نسل از ناحیه پسر است و پیغمبرصلی الله علیه وآله پسر نداشتند. بچّه‌ها و نوه‌های دختری پیغمبرصلی الله علیه وآله هم که اولاد پیغمبرصلی الله علیه وآله نیستند، ذریّه به حساب نمی‌آیند. چندین سال درگیری بود بین دشمنان اهل بیت با اهل بیت‌علیهم السلام در مورد این که آیا این‌ها ذریّه پیغمبرصلی الله علیه وآله هستند یا نیستند. حتّی در دوران هارون، هارون از موسی بن جعفرعلیهما السلام پرسید: به چه دلیل شما ذریّه پیغمبرید؟ حضرت آیه قرآن خواندند. فرمودند: خداوند متعال ذریه ابراهیم‌علیه السلام را مطرح می‌کند. در شمار ذرّیّه‌های ابراهیم‌علیه السلام خداوند می‌فرماید: عیسی‌علیه السلام هم ذریّه ابراهیم‌علیه السلام است. عیسی‌علیه السلام پدر نداشت از ناحیه مادر متصّل به حضرت ابراهیم‌علیه السلام می‌شد «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ»(۸۳). عیسی‌علیه السلام از طریق مادر ذریّه ابراهیم‌علیه السلام است. آن وقت ما از ذرّیّه پیغمبرصلی الله علیه وآله نیستیم؟ سپس حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام فرمودند: اگر پیغمبرصلی الله علیه وآله بیاید و بخواهد از تو دختر بگیرد دخترت را به پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌دهی؟ گفت: افتخار می‌کنم. حضرت فرمودند:من نمی‌دهم. - چرا؟ - چون دختر خود پیغمبرصلی الله علیه وآله است و محرم به پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌باشد.(۸۴) ببینید تا کجاها نقشه طرح کردند تا این ارتباط نسبی را قطع کنند که از پیغمبرصلی الله علیه وآله چیزی باقی نماند. واقعًا عجیب است! خدا هم تو دهنی محکمی به همه آن‌ها می‌زند و نقشه‌هایشان را باطل می‌کند. در قرآن می‌فرماید: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ؛ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ ؛ إِنَّ شانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ».(۸۵) تمام نقشه‌های آن‌ها را خدا از طریق حضرت فاطمه‌علیها السلام به باد می‌دهد. خداوند متعال می‌خواهد از نسل پیغمبر که منحصر به فاطمه‌علیها السلام‌است دین پیغمبرصلی الله علیه وآله را باقی گذارد. اللّه اکبر! این نسل چقدر برکت دارد. الآن ببینید ذراری زهراعلیها السلام دنیا را پر کرده‌اند، آن‌هایی که مدافع پیغمبرصلی الله علیه وآله بودند، ذراری زهراعلیها السلام بودند. یازده امام از فاطمه زهراعلیها السلام و حضرت علی‌علیه السلام به وجود می‌آیند و دین خدا را این‌ها تا قیامت نگه می‌دارند و آخرین ذخیره الهی برای تداوم بخشیدن به دین پیغمبرصلی الله علیه وآله و جهانی کردن پیغمبرصلی الله علیه وآله آقا حضرت بقیّة اللّه حجّة بن الحسن المهدی - عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف - هستند. به خانه فاطمه زهراعلیها السلام یورش می‌برند؛ چرا؟ برای این که اهل بیت‌علیهم السلام طرد بشوند و نفسشان در نیاید و اسلام نابود شود. ما اگر خواستیم ارزش فاطمه زهراعلیها السلام را بدانیم، می‌بایست هر مقدار برای دین خدا ارزش قائلیم همان ارزش را برای فاطمه‌علیها السلام قائل باشیم و به وجود فاطمه زهراعلیها السلام که علّت تداوم و علّت مبقیّه دین مبین اسلام است، ببالیم. بعضی سعی و تلاش می‌کنند که پرونده‌های خلفاء و کسانی که به صدّیقه طاهره‌علیها السلام ستم کردند را ماست مالی کنند. کی؟ کجا؟ نه! یک چنین چیزی در صدر اسلام نبوده. مگر خورشید را می‌شود زیر ابر پنهان کرد؟! تاریخ را می‌شود مخدوش کرد؟ الحمد للّه این قدر سند و مدرک در اختیار شیعه است که هر چه دشمنان بخواهند تلاش کنند آن‌ها را از بین ببرند، امکان پذیر نیست. چندین کتاب با سند درباره ظلم‌هایی که به فاطمه

زهراعليها السلام شده، نوشته شده است؛ اكنون هزار تا سنّى هم بنشينند يقه چاك كنند و بگويند: نه. البتّه رويشان نمى‌شود بگويند كه خلفاء يك چنين جنايتى كرده‌اند. اگر جنايت آن‌ها را تصديق كنند، سفره تسنّن جمع مى‌شود. براى همين نمى‌توانند تصديق كنند. كسى كه قداست فاطمه زهراعليها السلام را پذيرفته، نمى‌تواند ديد مثبتى نسبت به دشمنان فاطمه‌عليها السلام داشته باشد. فاطمه زهراعليها السلام با صبرش، با مقاومتش، با خطبه‌هايش، با سينه مجروحش، با بازوى ورم كرده‌اش، با محسن سقط شده‌اش، يك مهر ابطال بر مكتب اهل سنّت زده كه تا قيام قيامت اين سند از بين رفتنى نيست. حال ما مى‌خواهيم شيره سر ديگران بماليم، مى‌گوييم ما خيلى بد بين به خلفاء نيستيم، لعن هم نمى‌كنيم، پس احترام به اهل سنّت مى‌گذاريم. ولى آن‌ها كه خودشان مى‌دانند كه ما شيره سرشان مى‌ماليم. آخر چرا خودمان را گول مى‌زنيم؟ خيلى براى من عجيب است! يك جمله‌اى از بن‌باز شنيدم. يكى از مسئولين كشور ما پيش بن‌باز رفته و به او گفته بود: ما براى اين كه كمى نسبت به هم محبّت پيدا كنيم، كارهايى كرده‌ايم؛ و به مردم گفته‌ايم: بيايند در مسجدهاى شما پشت سر شما نماز بخوانند و به هر حال يك ترميمى در كارها بشود. خوب كه حرف‌هايش را زده بود و خدمت‌هايش را گفته بود كه ما چه كرديم، بن باز گفته بود: «كنتم كفّارًا فصرتم منافقين»؛ يعنى: آن روز تا حالا كافر بوديد، اكنون منافق شده‌ايد. مى‌فهميد يعنى چه؟ يعنى شيره سر ما نماليد، ما كه مى‌دانيم شما شيعه‌ها هيچ وقت آبتان با ما در يك جوى نمى‌رود. عمر، عمر است. يعنى فكر مى‌كنيد اگر چنانچه حوض كوثر را بياورند و بخواهند عمر را با آن شست و شو بدهند، مى‌شود؟! اصلًا امكان پذير است؟! فاطمه زهراعليها السلام نمى‌گذارد اين‌ها در مقابل شيعه جلوه كنند. ظلم‌هايى كه كرده‌اند فراموش نمى‌شود. كسانى كه سعى مى‌كنند به صورتى تاريخ را مخدوش كنند، خودشان را گول مى‌زنند. تاريخ به جاى خودش هست. اين جنگ حقّ و باطل ادامه دارد. نگران هم نباشيد، اگر مى‌بينيد يك مسائلى هست، اين درگيرى‌ها بوده و هست و تا زمان ظهور حضرت مهدى - عجّل اللَّه تعالى فرجه الشريف - خواهد بود. خدا هم جاى حقّ نشسته، امكان ندارد بتوانند تشيّع را با اين حرف‌ها زير سؤال ببرند. شخصى در يكى از مجلّات چيزى نوشته كه براى من خيلى سنگين بود. نوشته بود: «ما بايد مشروعيّت خلافت شيخين را در دنيا اثبات كنيم.» آيا مى‌توانيد؟ ممكن نيست! هر وقت توانستيد تاريخ صدر اسلام را محو كنيد، شايد بتوانيد. تاريخ همچنان باقى است و خون فاطمه زهراعليها السلام روى پرونده اين‌ها هست، پاك شدن هم ندارد، بى‌خود هم از اين فكرها نكنيد. چند كلمه هم از فاطمه زهراعليها السلام ذكر مصيبت كنيم. حالا ديگر نزديك ظهر است و فاطمه زهراعليها السلام در بستر افتاده، اگر من و شما جاى أسماء بوديم و مى‌رفتيم داخل اتاق فاطمه زهراعليها السلام بدن نحيف فاطمه زهراعليها السلام را مى‌ديديم، چه به ما مى‌گذشت؟ لا اله الّا اللَّه! اگر ما به جاى حسنين‌عليهما السلام بوديم، داخل اتاق فاطمه زهراعليها السلام مى‌رفتيم پهلوى شكسته مادرمان را مى‌ديديم، چه حالتى به ما دست مى‌داد؟ خدا به داد دل بچّه‌هاى فاطمه زهراعليها السلام برسد! خدا به داد دل على‌عليه السلام برسد! مى‌دانيد امروز تنها كسى كه از اميرالمؤمنين‌عليه السلام حمايت مى‌كرد از دنيا مى‌رود. على‌عليه السلام تنها مى‌شود. او كه كمربند على‌عليه السلام را مى‌گرفت و به خاطر على‌عليه السلام تازيانه مى‌خورد، اكنون ديگر از دنيا مى‌رود. على‌عليه السلام تنها مى‌شود. على‌عليه السلام بالاى سر قبر زهراعليها السلام مى‌آيد براى فاطمه زهراعليها السلام چقدر گريه مى‌كند، چقدر اشك مى‌ريزد، وقتى خبر شهادت بى بى را به حضرت على‌عليه السلام مى‌دهند؛ على‌عليه السلام غش مى‌كند، بى‌حال مى‌شود، روى زمين مى‌افتد. عرض مى‌كنيم: ياعلى! شما وقتى خبر شهادت فاطمه‌عليها السلام را شنيديد، غش كرديد، خدا به دادِ دل زينب‌عليها السلام برسد آن وقت كه بالاى گودال قتلگاه آمد، نگاه كرد بدن پاره پاره، بدن بى‌سر ابى عبداللَّه‌عليه السلام، سنگ‌ها، چوب‌ها، نيزه شكسته‌ها را عقب كرد، افتاد روى پيكر ابى عبد اللَّه‌عليه السلام. مى‌خواهد برادرش را ببوسد، مى‌خواهد زير گلوى برادر را طبق وصيّت مادرش ببوسد، مى‌بيند سر در بدن ندارد، خم شد و لب‌ها را به رگ‌هاى بريده... .

مجلس چهارم

آثار تفکّر

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم(۸۶) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم الحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ العالَمِينَ بارِىءِ الخَلائِقِ أجْمَعِينَ باعِثِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلِينَ جامِعِ النَّاسِ لِيَوْمِ الدِّينَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلى أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبِينَ حَبِيبِ إلهِ العالَمِينَ وَ شَفِيعِ المُذْنِبِينَ أبى القاسِمِ مُحَمَّد صَلّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَعْنُ الدائِمُ عَلى أعْدائِهِمْ أجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إلى قِيامِ يَوْمِ الدين. قالَ اللَّهُ الحَكِيمُ فى كِتابِهِ الكَرِيمِ وَ مُبرَمِ خِطابِهِ العَظِيم: «وَ يَتَفَكَّرُونَ فى خَلْقِ السَّماواتِ وَ ا لْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ».(۸۷) خدای متعال این عالم را با تمام امتیازاتی که در آفرینش موجودات هست، آفریده است و نمونه‌ای از این عالم یا بگوییم ماکتی از آن به نام انسان درست کرده است. به فرمایش امیرالمؤمنین‌علیه السلام که فرمود: وَ تَحْسَبُ(۸۸) أنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فِيكَ انْطَوى العالَمُ الأكْبَرُ(۸۹) خدای بزرگ عالَم به این بزرگی را در وجود انسان خلاصه کرده است و این انسان کارخانه بزرگی است در حجم کوچک و همین طوری که این عالم دارای اجزائی است و هر جزئی برای کاری ساخته شده، انسان هم دارای اجزاء است، خداوند اعضاء گوناگونی برایش خلق کرده و هر کاری را بر عهده یک عضوی گذاشته است و با ارزش‌ترین عضوی که خدا به بشر داده و به هیچ موجودی این عضو را نداده، مغز انسان است. کار مغز تفکر است و تفکّر خاصیّتش این است که چیزهای معلومی را در کنار هم می‌گذارد و مجهولی را کشف می‌کند. این هنر فقط مخصوص انسان است. تمام تمدّن بشر، پیشرفت بشر، اوج بشر به برکت همین فکر است که این کارخانه عجیب را به کار می‌اندازد و چیزهائی را کشف می‌کند که قبلًا معلوم نبوده است. هر روز صنعتی در دنیا بروز می‌کند، مثل امروز که واقعًا پیشرفت‌های بشر در امور صنعتی بسیار چشمگیر و حیرت آور است. انسان مخترع و مکتشف است و روز به روز تمدّنش تغییر می‌کند، به اصطلاح از عصر حجر گرفته تا عصر اتم همیشه در حال پیشرفت بوده است و در جا نمی‌زند. علّت موفقیّت انسان و پیشرفت تمدّن‌ها، فکر است. فکر دارای خاصیّت‌ها، آثار بسیار و برکات چشمگیری می‌باشد. فلذا قرآن در رابطه با تفکّر تأکید دارد و گاهی توبیخ کرده و می‌فرماید: «أ فَلا تَتَفَكَّرُونَ».(۹۰) چرا فکر نمی‌کنید. گاهی دعوت به تفکّر می‌کند و می‌فرماید: «قُلْ إنَّما أعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ».(۹۱) یا می‌فرماید: عقلاء عالم کیانند؟ اولوا الالباب چه کسانی هستند؟ «الَّذينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيامًا وَ قُعُودًا وَ عَلى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فى خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلًا».(۹۲) انسان‌های عاقل کسانی هستند که به فکر خدا می‌باشند. زیرا آدم عاقل همیشه سراغ سرچشمه می‌رود، خیلی جالب است که انسان‌های عاقل می‌دانند: «لِلَّهِ كُنُوزُ السَّمواتِ وَ الْأرْضِ» گنج‌های عالم چه در آسمان و چه در زمین در دست خداوند تبارک و تعالی است. حال آن کسی که واقعًا به نعمت‌ها و موجودات عالم چشم داشت دارد، به سراغ گنجینه‌هایی که در دست خدا است می‌رود و رابطه‌اش را با خدا برقرار می‌کند. هر چه انسان بتواند رابطه‌اش را با بزرگترها برقرار کند، استفاده‌های بیشتری می‌تواند ببرد؛ بنابر این عقلای عالم به سراغ کسی می‌روند که از تمام افراد و چیزها بزرگتر است، اللَّه أكبر. «يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيامًا وَ قُعُودًا وَ عَلى جُنُوبِهِمْ».(۹۳) در حال ایستادن به فکر خدا هستند، نشسته‌اند در اندیشه پروردگارند، به پهلو می‌خوابند به یادِ خدا هستند. این نعمت خدا، این قدرت تفکّر، این مغز را به کار می‌گیرند تا چه چیزی را کشف کنند؟ آدم‌های عاقل هدفشان چیست؟ معصوم‌علیه السلام می‌فرماید: «الفِكْرَةُ عَلى خَمْسَةِ أوْجُهٍ». آدم‌های عاقل روی پنج چیز فکر می‌کنند و از قدرت تفکّرشان برای بدست آوردن پنج چیز تلاش می‌کنند که این امور همه در ارتباط با خدا است. یعنی اگر انسان بخواهد با خدا در ارتباط باشد، راهش این است که محبّت خدا به دلش باشد و امید به ثوابِ او داشته باشد. خوف از پروردگار داشته باشد. از خدا حیاء کند و از آن طرف معرفت به حضرت حقّ پیدا کند. اگر این ارتباطات بین بنده و خدا برقرار شد، این انسان خدایی می‌شود. قطره ارزشی ندارد، ولی وقتی وصل به دریا شد ارزش پیدا می‌کند. چه گونه می‌شود انبیاء، اولیاء و اوصیاءعلیهم السلام قدرت‌های فوق العاده‌ای پیدا می‌کنند و می‌توانند کارهای خارق العاده و معجزه انجام بدهند؟ عیسی‌علیه السلام می‌تواند مرده زنده کند. او چطور می‌تواند خبر بدهد از آنچه مردم در خانه‌هایشان ذخیره کرده‌اند؟ چطور پیسی را معالجه می‌کند؟ کور را شفا می‌دهد؟ این قدرت از

کجاست؟ هیچ بشری قدرت این کارها را ندارد مگر این که وصل به خدا باشد و خدا نمونه‌ای از قدرت خودش را در اختیار آنان قرار می‌دهد. پس آن که می‌خواهد این کارهای مهم را بتواند انجام بدهد، تا آن ارتباط را برقرار نکند کاری از او ساخته نیست. عاقل کیست؟ آن است که ارتباط با باری تعالی را برقرار کند تا آن قدرت را به دست آورد. عاقل کیست؟ آن است که این ارتباطات را برقرار نماید تا بتواند علم لدنّی پیدا کند. درس نخوانده عالم باشد. عجیب این است که قرآن به همین مطلب سفارش می‌کند، می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ».(۹۴) اگر می‌خواهید علم فرا گرفته و خدا دَرستان بدهد، تقوا داشته باشید. رابطه خود را با خدا برقرار کنید تا علم از جانب او به شما إفاضه شود؛ پس کسانی که برای کسب سرمایه‌های مادّی و معنوی سراغ حضرت باری تعالی که «عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ»(۹۵) «وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ»(۹۶) است می‌روند، انسان‌های عاقلند. آن ارتباطات با این پنج چیز حاصل می‌شود: یکی: محبّتِ به خدا، دیگری: رغبت، سوّم: رهبت، چهارم: حیا و پنجم: معرفت. این اموری که در ارتباط با خدا است اگر دست به دست هم بدهد، آن وقت انسان می‌تواند همان گونه که عرض کردم خدائی بشود. حال این امور از کجا به وجود می‌آید؟ چه کار کنیم که محبّت به خدا در دل ما قرار بگیرد و این رابطه قلبی بین ما و خدا برقرار شود؟ اگر من خدا را دوست بدارم، خدا هم من را دوست دارد، یک دوستی متقابل: «قُلْ إنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ».(۹۷) پیغمبرصلی الله علیه وآله مأمور است که این پیام را به مردم بدهد؛ اگر خدا را دوست دارید دنبال من بیایید، اگر دنبال من آمدید و خدا را دوست داشته باشید، خدا هم شما را دوست دارد. حال آثاری که خدا آدم را دوست داشته باشد چیست؟ خودش بابِ جداگانه‌ای دارد که چه کنم محبّت خدا در عمق جانم نفوذ کند و واقعًا خدا را دوست داشته باشم؛ زیرا می‌دانید اگر کسی خدا را دوست داشت، همه چیزش را برای خدا می‌دهد؛ چنانچه امام حسین‌علیه السلام می‌فرماید: تَرَکْتُ الخَلْقَ طُرًّا فی هَواکا وَ أیْتَمْتُ العَیْالَ لِکَیْ أراکا(۹۸) خدایا تمام این خلق را به خاطر محبّت تو پشت سر گذاشتم. خاصیّت محبّت به پروردگار سر از پا نشناختن و در خدمت فرمان باری تعالی بودن است. چه کنیم که خدا را دوست داشته باشیم؟ می‌فرماید: «الفِکْرَةُ عَلی خَمْسَةِ أوْجُهٍ فِکْرَةٌ فی آلاءِ اللَّهِ وَ نَعْمائِهِ»؛ یعنی فکری را که خدا به بشر داده به کار بیندازد، نگاه کند، ببیند که خدا چه نعمت‌هایی به او داده، در این باره خداوند تبارک و تعالی آب صاف و پاک را روی دست ما ریخته، می‌فرماید: «وَ إنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها».(۹۹) اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید نمی‌توانید و واقعًا هم نمی‌توانید، چون در قدرت بشر نیست. مقداری از این نعمت‌ها را خداوند عزّوجل در سوره نحل بیان فرموده است: «سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ».(۱۰۰) پروردگار خطاب به انسان می‌کند، آسمان به این عظمت را – که هنوز عمق آن را هیچ بشری نفهمیده و نمی‌فهمد – برای شما خلق کردیم، این یک نعمت از نعمت‌های خداوند است، آیا می‌توانیم ارزش این آسمان را درک کنیم؟ وسعتش را بدانیم؟ می‌فرماید: «إنَّا لَمُوسِعُونَ».(۱۰۱) ما این آسمان را دائمًا گسترش می‌دهیم. زمین با این طول و عرضش در اختیار تو است: «وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنام».(۱۰۲) ستارگان و ماه و خورشید برای شما است. می‌دانید چقدر انرژی از این خورشید به شما می‌رسد! زمین شما را آباد می‌کند! منافعی برای شخص شما دارد! باید مطالعه کرد تا ببینیم می‌توانیم عظمت خورشید را بفهمیم؟ آیا عظمت برکات خورشید را دانسته‌ایم؟ می‌توانیم انرژی‌های خورشید را ارزیابی کنیم؟ و اللَّه اگر بخواهیم، نمی‌توانیم. ماه در تسخیر شما است، جذر و مدّ دریاها را ماه به وجود می‌آورد و بشر از آن استفاده می‌کند؛ و امثال دیگر و آثار دیگر. همه ستارگان در اختیار شما است. می‌فرماید: نباتات زمین و آنچه از زمین می‌روید؛ به نفع شما است. چند نوع گیاه داریم؟ چقدر میوجات داریم؟ چقدر حبوبات داریم؟ تمام این‌ها را حقّ جلّ و علا برای شما خلق کرده است. آدم درب مغازه‌هایی عبور می‌کند و میوه‌ها را می‌بیند، گُل‌ها را می‌بیند، درب مغازه‌های عطّاری می‌رود گل و گیاهانی را می‌بیند، چهارصد نوع گیاه درمانی هست و بعضی تعدادش را خیلی بالاتر می‌گویند، البتّه از آن گیاهانی که بشر نوانسته کشف کند. و خدا همه این‌ها را خلق کرده است. هشت جلد کتاب برای من هدیه آورند از اوّل تا آخر درباره گیاهانی است که جنبه داروئی برای بشر دارد، العظمهُ للَّهِ؛ هر کدام یک بوئی، یک عطری، یک خاصیّتی، یک اثری، یک رنگ آمیزی به خصوصی دارد؛

این‌ها شناخته می‌شود برای چه کسی؟ برای شما. «وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوها».(۱۰۳) ما برای این که شما سواری بکشید، اسب و قاطر و الاغ را خلق کردیم، بعد می‌فرماید: «وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ»(۱۰۴)، ما در آینده هم برای شما مرکب سواری خلق می‌کنیم، در حالی که شما نمی‌دانید چه چیزهایی است. آن زمان که مردم ماشین و هواپیما و... را نمی‌دانستند چیست، فرمود: «وَ يَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ». در رابطه با ماهیان دریا فرمود: «وَ هُوَ الَّذِى سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا».(۱۰۵) دریاها و حیوانات دریایی را خلق کردیم که از گوشت تازه ماهیان استفاده کنید. اکنون اگر بخواهم آن مواردی که در قرآن مطرح شده را بگویم، إلی ما شاء اللَّه خداوند برای ما انسان‌ها نعمت قرار داده است. بشر باید روی نعمت‌ها فکر کند، هر عضوی از اعضاء انسان یک نعمت بزرگ الهی است. اگر آدم به بیمارستان‌ها برود، می‌بیند داخل این بخش‌ها چه خبر است؟! چقدر انسان‌ها گرفتار بیماری‌های مختلف‌اند که انسان سالم این بیماری‌ها را ندارد. آن وقت شکر خدا به جا می‌آورد و می‌بیند پروردگار چه نعمت‌هایی برایش قرار داده است. خدای ناخواسته آفتی به چشم، گوش، قلب، زبان، کلیه، کبد و ریه انسان برسد، آن وقت می‌فهمد این اعضاء چه نعمت‌هایی هستند و هر کدام چقدر ارزش دارند. شخص جوانی به خواستگاری رفته بود. به او گفته بودند: سرمایه و درآمد و کسب و شغل و کار شما چیست؟ داماد بحث را عوض کرده بود و بحث شده بود راجع به أعضایی که پیوند می‌زنند مثل چشم و قلب و کلیه و... که عوض می‌کنند. پرسیده بود اگر کلیه را الآن بخواهند عوض کنند، چقدر می‌ارزد؟ اگر چشم‌ها را بخواهند جا به جا کنند چقدر ارزش دارد؟ قلب را بخواهند عمل کنند چقدر ارزش دارد؟ چند میلیون باید پول بدهند و چندین میلیون باید خرج کنند تا این قلب عوض بشود؟ قیمت أعضاء را پرسیده بود و حدودًا نرخ‌ها را گفته بودند. داماد گفته بود: من دو چشم سالم دارم، زبانم سالم، قلبم سالم، کلیه‌ام سالم، ریه‌ام سالم و مانند آن ... مجموعًا ارزش این‌ها چقدر است؟ من این سرمایه‌ها را دارم که نمی‌شود حساب کرد؛ هر دانه رگی، هر موئی، هر عضله‌ای، هر استخوانی چقدر اهمیّت دارد؟ این‌ها نعمت‌های خدا است. اگر آدمی کمی فکر کند، به این نتیجه می‌رسد که سرش را بلند کرده و می‌گوید: خدایا! چقدر با عظمتی! چقدر به بندگانت لطف داری! چقدر عنایت کردی! این نعمت‌های سرشار را به ما داده‌ای ولی ما قدرش را نمی‌دانیم. اگر فکر کند «فِكْرَةٌ فِى آلاءِ اللَّهِ وَ نَعْمائِه»، آن وقت نتیجه فکر کردن در این نعمت‌ها «يَتَوَلَّدُ مِنْها المَحَبَّة» می‌شود؛ یعنی در اعماق جان انسان محبّت خدا نفوذ می‌کند. می‌دانید «الإنْسانُ عَبيدُ الإحْسان» اگر کسی به انسان محبّت کند و مثلًا چیزی به او بدهد، دوستی او در دلش جا می‌گیرد. اکنون خدا با این همه نعمت‌های بیکران، قاعدتًا انسان چقدر باید محبّت به خدا پیدا کند! سرمایه اولیّه ارتباط بین ما و خداوند به واسطه تفکّر در آلاء و نعمت‌های او به وجود می‌آید. رابطه دوّم مسأله رغبت است. اگر بنده خدایی دنبال کار می‌گردد، این طرف و آن طرف سر می‌زند. به اداره کار مراجعه می‌کند، به مراکز دیگر برای کاریابی می‌رود، تحقیق می‌کند و جستجو می‌کند کجا کمتر کار می‌خواهند و بیشتر مزد می‌دهند؛ و تا به چنین جایی دست پیدا نکند، دست از تلاش دائمی خود بر نمی‌دارد ولی اگر جائی کمی کارها سنگین باشد و اجرت‌ها کم، زیر بار نمی‌رود؛ بلکه میلش به جائی بیشتر است که کار کمتر و اجرت بیشتر باشد. کجاست که به آدم اجر بی‌حساب می‌دهند؟ جایی را سراغ دارید که بی‌حساب و بی‌کتاب و بی‌چرتکه به آدم اجر و مزد بدهند؟ جایی را سراغ دارید؟ ندارید. فقط و فقط خدا است که می‌فرماید: «إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ».(۱۰۶) کسانی که صبر در اطاعت دارند، صبر در معصیت دارند، صبر در مصیبت دارند، به آنان اجر بی‌حساب می‌دهیم. می‌فرماید: «وَ فِكْرَةٌ فِى وَعْدِ اللَّهِ وَ ثَوابِهِ يَتَوَلَّدُ مَنْها الرَّغْبَة». خداوند متعال به پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌فرماید: «وَ إِلى رَبِّكَ فَارْغَبْ».(۱۰۷) پیغمبر! تمایلت را به طرف خدا کن. به طرف او – جلّ شأنه – برو. اگر کسی وعده‌های حضرت حقّ را در قرآن بخواند و او را راستگو بداند و باور داشته باشد که: «إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ»(۱۰۸) و نیز آگاه باشد که ثواب‌های کلان را برای کارهای عبادی ما قرار داده است. «جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ».(۱۰۹) «وَ أَصْحابُ الْيَمِينِ ما أَصْحابُ الْيَمِينِ ؛ فى سِدْرٍ مَخْضُودٍ ؛ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ ؛ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ ؛ وَ ماءٍ مَسْكُوبٍ ؛ وَ فاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ؛ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ ؛ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ».(۱۱۰) خدا این چیزها را ثوابِ اعمال انسان قرار می‌دهد؛ چیزهایی که در دنیا آدم خوابش را

نمی‌بینند. کسی که در این وعده‌ها و ثواب‌های الهی فکر کند، نتیجه‌اش این می‌شود که رو به خدا می‌آورد، رغبت إلی اللّه پیدا می‌کند و جاذبه خدا او را می‌گیرد، «وَ إلی رَبِّکَ فَارْغَبْ».(۱۱۱) «وَ فِکْرَةٌ فِی وَعیدِ اللّهِ وَ عِقابِهِ یَتَوَلَّدُ مِنْها الرَّهْبَةُ». یکی از چیزهایی که آدم را کنترل و مهار کرده و جلوی تجاوزات او را می‌گیرد و این انسانِ چموش را رام می‌کند، ترس است. حیوانات هم همین طورند. ترس است که حیوان را رام می‌کند. انسان هم اگر بترسد، رام می‌شود و تا خوف نباشد این انسان طغیان می‌کند، سرکش است. «إنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی ؛ أنْ رَآهُ اسْتَغْنی .(۱۱۲) فقط با ترس، آن هم ترس از خدا می‌شود انسان را مهار کرد. می‌فرماید: اگر کسی فکرش را به کار بیندازد، مطالعه کند، ببیند خداوند چه کیفرهایی برای گناهان بزرگ در نظر گرفته است «فِکْرَةٌ فِی وَعیدِ اللّهِ وَ عِقابِهِ»، و بداند خدا چه عقاب‌های عجیبی دارد، چه کسی جرأت می‌کند معصیت کند؟ عِقابی که در دنیا مثلش نیست. مثلًا اگر بخواهند آدمی را در دنیا عذاب کنند، شکنجه‌اش می‌کنند تا حدِّ مرگ، اگر مُرد دیگر کاری نمی‌توانند بکنند؛ چون او مرده و شکنجه‌اش فائده‌ای ندارد؛ امّا خدا این طور نیست اگر قرار شد عقاب کند: «کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُودًا غَیْرَها».(۱۱۳) خدا می‌سوزاندش، پس سوخته می‌شود. دو مرتبه خدا او را بر می‌گرداند و باز عذابش می‌کند. کجای دنیا چنین عذابی داریم؟ آن وقت آگاه نیستیم چه می‌کنیم؟ همین طور بی‌حساب معصیت کرده و فکر نمی‌کنیم که «إنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصادِ»(۱۱۴) خدا در کمین است، مراقب است، از این گناهان بزرگ، مخصوصًا جنایاتی که خدا در قرآن وعده عذاب شدید برایش داده است، نمی‌گذرد. این بی‌عفّتی‌هایی که در سطح جامعه رواج دارد برای چیست؟ برای این است که نمی‌دانند خدا چه عذاب‌ها و کیفرهایی را برایشان در نظر گرفته است، غافلند. مقداری باید قرآن خواند و به احادیث مراجعه کرد تا قدری انسان باور کند که خلاف کاری‌ها بی‌کیفر و نکبت نمی‌ماند، آن وقت خودداری می‌کند. این قدر بی‌حساب گناه نمی‌کند. از تلفن‌هایی که به ما می‌شود می‌فهمیم چه خبر است و این مردم غافل چگونه با شتاب به روی بی‌عفّتی می‌روند و خبر از عواقبش ندارند؛ اگر ذرّه‌ای بیندیشند «فِی وَعیدِ اللّهِ وَ عِقابِهِ یَتَوَلَّدُ مِنْها الرَّهْبَةُ». اگر مطالعه کنند و بفهمند عذاب خدا یعنی چه، خوف از خدا در دلشان قرار می‌گیرد. «مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی .(۱۱۵) وقتی آدم ترسید، آن وقت دیگر «نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی جلوی هوای نفسش را می‌گیرد که این گونه تاخت و تاز نکند. چهارم فرمود: «وَ فِکْرَةٌ فِی جَفاءِ النُّفُوسِ بِجَنْبِ إحْسانِ اللّه إلَیْها یَتَوَلَّدُ مِنْها الحَیاءُ وَ النَدَمُ». فکر کند که آدم‌هائی که سر سفره خدا نشسته‌اند و نان و نمک خدا را خوردنده‌اند، در مقابل چه عکس العملی نشان می‌دهند؟ جنایت می‌کنند، فرمان خدا را نمی‌برند، حساب روی کارهایشان نمی‌کنند، جنایت می‌کنند. اگر انسان مقداری فکر کرد خدایی که این گونه است و ما این گونه برخورد می‌کنیم، حیا می‌کند: «یَتَوَلَّدُ مِنْها الحَیاءُ وَ النَدَمُ». فقط گاهی شب احیاء به گناهانمان فکر می‌کنیم که چه کرده‌ایم؟ امّا این کار را هر شب باید انجام بدهیم؛ چرا که یکی از دستورات اخلاقی در کتب اخلاق، محاسبهٔ النفس نمودن در هر شب است. چه گونه آقایانی که کاسب‌اند هر شب حساب و کتاب می‌کنند، چه خریده‌اند، چه فروخته‌اند، صادراتشان چه بوده، وارداتشان چه بوده، مطالباتشان چقدر است، شب می‌نشینند مقایسه می‌کنند، حساب می‌کنند ضرر کرده‌اند یا نفع نموده‌اند، بدهکارند، طلبکارند، محاسبه می‌کنند. ما هم بنشینیم اعمالمان را محاسبه کنیم، یک ذرّه فکر کنیم امروز چند گناه انجام دادیم؟ چقدر عبادت کردیم؟ به اندازه‌ای که خدا برای ما نعمت داده، آیا به همان اندازه ما برای خدا کار کرده‌ایم؟ اگر قدری اندیشه کنیم که از چه نعمت‌های کلانی برخوردار هستیم ولی در مقابلش حال نداشتیم پیشانی بر خاک بساییم و شکر خدا را به جای آوریم، خجالت می‌کشیم. اگر کسی فکر کند و به این نتیجه برسد که کم کاری کرده، پشیمان می‌شود که چرا بی‌توجّهی کردم. پنجم فرمود: «فِکْرَةٌ فِی آیاتِ اللّه یَتَوَلَّدُ مِنْها المَعْرِفَةُ».(۱۱۶) انسان باید مدّتی این قوّه تفکّرش را در آیات خدا به کار بیندازد، آن چیزهایی که به غیر خدا نمی‌تواند نسبت بدهد چیست؟ در سوره مبارکه نمل چهارده کار است که خدا می‌فرماید: صاحب این کارها را پیدا کنید. کیست که باران می‌دهد؟ «أمَّنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ أنْزَلَ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا بِهِ حَدائِقَ ذاتَ بَهْجَةٍ ما کانَ لَکُمْ أنْ تُنْبِتُوا شَجَرَها أ إلهٌ مَعَ اللّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ».(۱۱۷) «أ رَأیْتُمْ إنْ أصْبَحَ ماؤُکُمْ غَوْرًا فَمَنْ یَأْتِیکُمْ بِماءٍ

مَعینٍ».(۱۱۸) ای انسان‌ها! فکر کنید اگر خدا درِ آسمان را ببندد، کیست که باز کند و باران را بفرستد؟ از بی‌بارانی گریه می کنیم و نمی‌دانیم کجا برویم؛ اگر جایی و کسی را سراغ دارید که آب تقسیم می کند، باران تقسیم می کند، سراغش بروید. این آیات خدا است که ابرها را بفرستد، بادها را بفرستد، بادها ابرها را متراکم کنند و در یک فضای مناسب قرار بدهند، قطره قطره باران روی زمین بیاید و انسان‌ها و حیوانات و گیاهان زنده بشوند. آیا این از آیات خدا نیست؟! اگر چنانچه پروردگار اراده کرد همیشه شب باشد، کسی را پیدا کنید به روز تبدیلش کند یا به عکس آن، چه کسی را پیدا می کنید؟ یا کسی را پیدا کنید که در بیابان‌ها و دریاها در مواقعی که انسان دسترسی به هیچ جا ندارد به فریاد انسان برسد؟ «أمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ».(۱۱۹) زمین، آسمان، باران، حیوانات و هر موجودی از موجوداتِ ذرّه بینی گرفته تا موجودات کلان الهی، همه و همه آیات خدا هستند. «یَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هـذا باطِلًا سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النَّارِ».(۱۲۰) آدم عاقل، اولوا الالباب آن‌هایی هستند که می گردند راهی پیدا کنند تا با خدا ارتباط برقرار کنند و اگر این ارتباط برقرار شد، اگر هیچ نداشته باشند همه چیز پیدا می کنند. اگر فکرمان را در این پنج مسیر به حرکت انداختیم، پنج سرمایه به دست می‌آوریم: ۱ - محبّت به خدا، ۲ - میل به خدا، ۳ - ترس از خدا، ۴ - حیای از خدا و پشیمانی که نتیجه آن استغفار است و ۵ - معرفت؛ و ارزش معرفت از تمام این عنایات خدا بیشتر است. معرفت چیز عجیبی است. اگر انسان نسبت به خدا شناخت پیدا کرد، به شکلی دیگر فکر می کند، برنامه‌هایش تغییر می کند، سرا پا تسلیم محضِ پروردگار می‌شود؛ «الإسْلامُ هُوَ التَسْلِیم».(۱۲۱) حضرت ابراهیم‌علیه السلام که خدا را می‌شناسد، آخرین کلامی که بعد از معرفتِ خدا می‌زند، این چنین است: «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفًا وَ ما أنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ».(۱۲۲) «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ» یعنی من تمایلم به خدا است؛ رغبت. «لِلَّذی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ» به خاطر مطالعه خلقت آسمان و زمین توجّه به خدا می کنم. «حَنیفًا» یعنی سراپا تسلیم محض خدا هستم؛ موقعی که فرزندش اسماعیل را می‌خواباند تا ذبح کند، قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا أسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ».(۱۲۳) پدر تسلیم، فرزند هم تسلیم، پدر می گوید: راضیم سر فرزندم را خودم جدا کنم. فرزند هم می گوید: من راضیم، تسلیمم. نتیجه این چیزها تسلیم است. اگر انسان معرفت پیدا کند، تسلیم می‌شود. اگر معرفت به پیغمبرصلی الله علیه وآله پیدا کرد تسلیم پیغمبر است، کسی حق ندارد در مقابل پیغمبرصلی الله علیه وآله برنامه‌ای، حکمی یا کاری انجام بدهد، خواست، خواستِ پیغمبرصلی الله علیه وآله است. اگر کسی فاطمه زهراعلیها السلام را شناخت چگونه است؟ «وَ عَلی مَعْرِفَتِها دارَةِ القُرُونُ الأُولی .(۱۲۴) این کلام بسیار پر معنی است. «عَلی مَعْرِفَتِها دارَةِ القُرُونُ الأُولی یعنی چه؟ یعنی محور شخصیّت قرن‌ها از زمان خلقت حضرت آدم‌علیه السلام به بعد معرفت فاطمه زهراعلیها السلام است. هر کسی معرفت فاطمه‌علیها السلام را پیدا کرد، ارزش بیشتری پیدا می کند. حال چه گونه گذشته‌ها نسبت به فاطمه‌علیها السلام معرفت پیدا کردند؟ قبل از ولادت فاطمه‌علیها السلام آن‌ها معرفت داشتند، ولی بعدی‌ها که فاطمه زهراعلیها السلام را دیده بودند، معرفت نداشتند. نمی‌دانستند فاطمه‌علیها السلام یعنی چه؟ نمی‌دانستند شفیعه روز قیامت فاطمه زهراعلیها السلام است؟ تمام خلایق باید مشمول شفاعت فاطمه‌علیها السلام واقع بشوند تا بهشتی گردند. بدون معرفت فاطمه‌علیها السلام کسی بهشتی نمی‌شود. مقام خیلی عجیبی است. «عَلی مَعْرِفَتِها دارَةِ القُرُونُ الأُولی . پیغمبر خداصلی الله علیه وآله فاطمه‌علیها السلام را می‌شناسد. آیا پیغمبرصلی الله علیه وآله بدون دلیل سر و سینه و دست کسی را می‌بوسد؟! یا رسول اللّه! چه عظمتی در فاطمه‌علیها السلام سراغ داشتید که گاهی سرش را می‌بوسیدید، گاهی سینه‌اش را می‌بوسیدید. آن معرفت پیغمبرصلی الله علیه وآله است. آن‌هایی هم که معرفت ندارند، همین سینه‌ای که پیغمبرصلی الله علیه وآله می‌بوسیدند را بین در و دیوار! لا إلهَ إلّا اللّه! می‌دانید مرحوم آیة اللّه حاج شیخ محمد حسین غروی معروف به کمپانی‌قدس سره چه می‌فرماید؟ می‌فرماید: وَ لَسْتُ أدْری خَبَرَ المِسْمار سَلْ صَدْرَها خَزِینَةَ الأسْرار(۱۲۵)(۱۲۶) نمی‌دانم میخ در با سینه چه کرد؟ می‌خواهی خودت برو از سینه مجروح فاطمه‌علیها السلام که خزینه اسرار الهی است بپرس که میخ در با سینه فاطمه‌علیها السلام چه کرد؟ همین دستی که پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله می‌بوسید را یک وقت صدا زد: قنفذ! بزن زهرا را. آن چنان ضربه به بازوی

فاطمه زهراعلیها السلام وارد کرد که امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌فرماید: مثل «دملج»، یعنی همانند بازو بند، بازوی فاطمه زهراعلیها السلام ورم کرده بود.(۱۲۷) ألا لَعْنَةُ اللّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظالِمِينَ وَ سَيَعْلَمُ الّذينَ ظَلَمُوا أىّ مُنْقَلبٍ يَنْقَلِبُونَ. إلهى بِمُحَمَّدٍ وَ عَلىٍّ وَ فاطِمَةَ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَيْنِ وَ تِسْعَةِ المَعْصُومينَ مِنْ ذُرِيَّةِ الحُسَيْنِ. اغْفِرْ بِهِمْ ذُنُوبَنا وَ اغْفِرْ والِدَيْنا وَ لِمَنْ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنا ؛ اللّهُمَّ اقْضِ حَوائِجَنا الشرعيّة، جُزْئِيَّةً وَ كُلِيَّةً، دُنْيَوِيَّةً وَ أُخْرَوِيَّةً؛ اللّهُمَّ أيِّدْ إمامَ زَمانِنا وَ عَجِّلْ فى فَرَجِهِ وَ ظُهُورِهِ وَ اجْعَلْنا مِنْ أنْصارِهِ وَ أعْوانِهِ؛ وَ اجْعَلْ عَواقِبَ أمُورِنا خَيْرًا بِجاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِه.

مجلس پنجم

فاطمه زهراعلیها السلام

محدَّثه و محدِّثهٔ هستند. أعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيم(۱۲۸) بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمِينَ بارِىءِ الخَلائِقِ أجْمَعِينَ باعِثِ الأنْبياءِ وَ المُرْسَلِينَ جامِعِ النَّاسِ لِيَوْمِ الدِّينَ وَ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ عَلى أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبينَ حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ شَفيعِ المُذْنِبينَ أبى القاسِمِ مُحَمَّد صَلّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَعْنُ الدائِمُ عَلى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الْآنَ إلى قِيامِ يَوْمِ الدين قالَ اللَّهُ الحَكيمُ فى كِتابِهِ الكَريمِ وَ مُبْرَمِ خِطابِهِ العَظيم: «إنَّ الصَّلاةَ تَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ».(۱۲۹) برای فاطمه زهرا، صدّیقه کبری‌علیها السلام القابی را نقل کرده‌اند؛ من جمله از القاب فاطمه‌علیها السلام «محدَّثهٔ» است و معنای محدَّثه این است که ملائکه با فاطمه زهراعلیها السلام سخن می‌گفتند و در روایات - مخصوصًا در کتاب کافی، جلد اوّل - در رابطه با مُصْحَف فاطمه‌علیها السلام است که آقا امیرالمؤمنین‌علیه السلام پشت در خانه می‌آمدند، می‌شنیدند که فاطمه زهراعلیها السلام صحبت می‌کنند، مانند این که با یک آدمی صحبت می‌کنند. بعد که وارد خانه می‌شدند، می‌پرسیدند: با چه کسی صحبت می‌کردید؟ فاطمه‌علیها السلام عرض می‌کردند: ملائکه می‌آیند با من صحبت می‌کنند. فاطمه زهراعلیها السلام از خانه بیرون نمی‌آمدند و برای این که دل تنگ نشوند ملائکه با ایشان صحبت می‌کردند. حضرت علی‌علیه السلام می‌فرمودند: سخنان ملائکه را به ذهن بسپارید، من که می‌آیم باز گو کنید تا یادداشت کنم.(۱۳۰) خود این مطلب درس بزرگی است، امام صادق‌علیه السلام می‌فرمایند: «اكْتُبُوا فَإنَّكُمْ لاـ تَحْفَظُونَ حَتّى تَكْتُبُوا».(۱۳۱) هر چه را انسان یادداشت کند، می‌ماند و هر چه را یادداشت نکند از ذهنش می‌رود و فراموش می‌کند. چقدر خوب است آنچه را انسان می‌شنود، یادداشت کند تا یادگار برایش بماند. شاید در مجالسی شرکت می‌کنیم، مطالبی را می‌شنویم ولی یادداشت نمی‌کنیم، فراموش می‌شود کأن لم یکن است؛ دیدم بعضی از دوستان قلم و کاغذ در دستشان است و مطالب حسّاس و آموزنده را یادداشت می‌کنند و این سنّت بسیار خوبی است. یکی از آقایان علما کتاب مفصّلی نوشته که در آن هزار و یک نکته جمع نموده است. علم فرّار است، آن مطالبی را که احیانًا شنیده‌اند، یادداشت کرده‌اند، در فلان مجلس فلانی این طور گفت، یک روایت، یک آیه، یک مطلب علمی و یک داستان، این‌ها را که جمع کنید، خیلی می‌شود و آدم فکر می‌کند که حرف‌های خُرد و ریز اهمیّتی ندارد؛ این گونه نیست! وقتی که جمع بشود، مطالب مهمّی است. من این توصیه را به شما می‌کنم: به مجالسی که می‌روید احتیاطًا قلم و کاغذ داشته باشید، وقتی مطالب جالب و حسّاسی را می‌شنوید یادداشت کنید، فرار نکند. معلوم است که ملائکه حرف لغو نمی‌زنند، حرف بی‌فایده وبی‌ثمر نمی‌زنند، آن هم برای فاطمه زهراعلیها السلام، برای دانستن مقام علمی حضرت زهراعلیها السلام باید روایات را خواند. دختر ایشان حضرت زینب است که حضرت زین العابدین‌علیه السلام فرمود: «أنْتِ بِحَمْدِ اللّهِ عالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَة».(۱۳۲) دختر فاطمه‌علیها السلام این گونه است، دیگر خود فاطمه زهراعلیها السلام از نظر علمی در چه فازی بودند، باید کتاب خواند. گوینده ملائکه هستند و شنونده فاطمه‌علیها السلام، مطالبی که گفته می‌شود پیدا است چه مطالبی است، آن مطالب را حضرت علی‌علیه السلام جمع آوری کردند و «مُصْحَف» شد. یکی از اشکالات و ایراداتی که اهل سنّت از ما می‌گیرند،

این است که می گویند: شما یک قرآن دیگر هم دارید و آن «مصحف فاطمه‌علیها السلام» است. البتّه آن‌ها نمی‌فهمند ما چه می گوییم یا نمی‌خواهند بفهمند؛ ما نمی گوییم فاطمه زهراعلیها السلام یک قرآن دیگر دارند. این‌ها در اصطلاح خودشان به قرآن «مصحف» می گویند. وقتی ما می گوییم: مصحف فاطمه‌علیها السلام، مصحف را به همان قرآن تفسیر می کنند؛ یعنی قرآنِ فاطمه‌علیها السلام در حالی که عقیده ما این گونه نیست و قرآن یکی بیشتر نیست. مصحف یعنی کاغذها و کتاب‌هایی که فاطمه زهراعلیها السلام گفته‌اند، حضرت علی‌علیه السلام نوشته‌اند، این مصحف فاطمه‌علیها السلام است؛ چون که ملائکه برای فاطمه زهراعلیها السلام مطالبی را می گفتند، فاطمه زهراعلیها السلام را «محدَّثَة» می گویند ؛ یعنی کسی که ملائکه برایشان حدیث می گفتند. مصحف فاطمه‌علیها السلام یکی از مدارک و مآخذ مهم اهل بیت‌علیهم السلام است. اهل بیت‌علیهم السلام مدارکی دارند، یکی از آن‌ها مصحف فاطمه‌علیها السلام است، یکی کتاب علی‌علیه السلام است که در وسائل مرحوم شیخ حُر عاملی چهارصد حدیث به واسطه ائمه‌علیهم السلام از کتاب علی‌علیه السلام نقل کرده است. یکی جفر أبیض و یکی جفر أحمر است، که هر کدام جداگانه بحث‌های مهمّی دارد. همان گونه که خداوند به مادر موسی‌علیه السلام وحی کرد: «وَ أَوْحَیْنا إِلی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعیهِ فَإِذا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقیهِ فِی الْیَمِّ وَ لا تَخافی وَ لا تَحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلینَ».(۱۳۳) خدا به قلب مادر موسی‌علیه السلام الهام می‌کند. وقتی به مادر موسی‌علیه السلام الهام می‌کند، آن هم مطالبی که اگر کسی ایمان به آن نداشته باشد، اقدام نمی‌کند. فرمود: بچّه‌ات را درون یک صندوق بگذار و روی آب دریا رهایش کن. تا کسی ایمان به این الهام نداشته باشد، مطمئن نباشد که از جانب خدا است، این کار را نمی‌کند؟ پیدا است مادر موسی‌علیه السلام متوجّه شده که این القاء از جانب خدا است و باید به آن عمل کند. این که خدا این گونه به مادر موسی‌علیه السلام القاء و راهنمایی می‌کند، یک امتیاز برای ایشان است. فاطمه زهراعلیها السلام محدَّثه است؛ یعنی به واسطه ملائکه، مستقیم یا غیر مستقیم الهام به قلب فاطمه‌علیها السلام می‌شود. آدم‌های با تقوا یک حدّ ضعیف‌تری را دارا هستند؛ یعنی اگر تقوا داشته باشند خدا الهاماتی به قلبشان می‌کند و با الهامات قلبی هدایتشان می‌نماید. فاطمه زهراعلیها السلام علاوه بر این که دارای مقام والای «محدَّثه» بودند، «محدِّثة» هم بودند که امتیاز دیگری است. محدِّثه یعنی چه؟ فاطمه زهراعلیها السلام مطالبی را از پیغمبرصلی الله علیه وآله سؤال می‌کردند و پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله به فاطمه‌علیها السلام تعلیم می‌دادند و فاطمه زهراعلیها السلام هم آن مطالب را برای دیگران بازگو می‌کردند، یعنی مُحَدِّثْ بودند. به عدّه‌ای از آقایان علماءرحمهم الله نیز محدِّث می‌گویند؛ شیخ انصاری‌قدس سره از علّامه مجلسی‌رحمه الله تعبیر به «محدِّث مجلسی» می‌نماید؛ یعنی او کسی است که روایات را در کتاب «بحارالانوار» و دیگر کتب جمع کرده و شرح نموده است؛ یا محدّث نوری‌قدس سره استاد مرحوم شیخ عباس قمّی‌رحمه الله؛ یا مثلًا مرحوم کلینی‌قدس سره که احادیث را در کتاب شریف «کافی» جمع آوری کرده است. این دسته از علماء محدِّث بودند. در صدر اسلام این کار، کار مهمّی بود. پیامبرصلی الله علیه وآله و ائمّه‌علیهم السلام تأکید می‌کردند که مردم بیایند و این مطالب را بشنوند تا در ذهنشان جا بگیرد و برای دیگران نقل کنند. در جلد اوّل «کافی» در بحث علم، این حدیث نقل شده است: شخصی خدمت پیغمبر اسلام‌صلی الله علیه وآله آمد و عرضه داشت: «مَا العِلْمُ؟»؛ علم چیست؟ فرمودند: اوّل علم این است که انسان گوش بدهد، «إِنْصات» یعنی آرامش داشته باشد؛ فرض کنید بنده صحبت می‌کنم و شما اینجا آرام نشسته‌اید، اگر آرامش نداشته باشید، یعنی حواسّ شما پرت باشد، با یکدیگر صحبت کنید، حرف من را نمی‌فهمید. مثل این که راوی قانع نشد؛ زیرا سکوت علم نیست. برای همین گفت: «ثُمَّ مَه؟» بعد از آن چیست؟ حضرت فرمود: «الإِسْتِماع». ممکن است اینجا بنشینید، حرف هم نزنید، صحبت هم نکنید و لیکن گوش ندهید و مثلًا حواستان به چک و سفته‌ها باشد. این شخص هم چیزی نمی‌فهمد. آن وقت می‌بینی یک خانمی پنجاه سال در مجلس روضه می‌نشیند، آخر عمرش با اوّل عمرش یک قدم پیشرفت نکرده. چرا؟ در مجلس روضه حرف می‌زند؛ اگر حرف زد، هیچ نمی‌فهمد. اگر فردا از او بپرسند: دیروز که روضه رفته بودی چه یاد گرفتی؟! از بس حرف زده، حرف‌های خودش را هم فراموش کرده، چه برسد به سخنان یک منبری! خدا در

قرآن می‌فرمایـد: «وَ إذا قُرِیءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أنْصِتُوا لَعَلَّکَمْ تُرْحَمُونَ».(۱۳۴) اگر می‌خواهیـد نواقص زندگیتان بر طرف شود، باید قرآن که می‌خوانند گوش بدهید. آن گوینده می‌خواند، شما تحویل بگیرید. وقتی گوش دادید، بالأخره تحت تأثیر آیات قرآن قرار می‌گیریـد. باز راوی قانع نشـد، گفت: «ثُمَّ مَه؟» حضـرت در مرحله سوّم فرمودند: آن چه را شـنیده است با قلم یا با حافظه حفظ کنـد. بـاز سؤال کرد: «ثمَّ مَه؟» فرمودنـد: «العَمَلُ بِه». به آن چه یاد گرفته و حفظ کرده است، عمل نمایـد. باز قانع نشـد، گفت: «ثُمَّ مَه؟» حضرت فرمودند: «نَشْرُه».(۱۳۵) این کلمه شاهد عرض من است. این مطالبی که آدم می‌شنود و گوش می‌دهد و حفظ می‌کند، در ذهنش ذخیره نکند، نشـر بدهد؛ یعنی شخص باید هم عامل مصرف و هم عامل پخش باشد. به واسطه مطالبی که می‌شنود، چهار نفر را هـدایت کنـد و به گـوش دیگران هم برسانـد و این کـار در صـدر اسـلام دائر و رایـج بوده است. در زمـان ائمّه‌علیهم السـلام مجالس ذکر و ثبت حـدیث بوده است، در زمان بعد از ائمه‌علیهم السـلام هم این کار دائر بوده است. الآن از آن مجالس کتاب‌هایی هست مثل أمالی سیّد مرتضـی‌قدس سره؛ أمالی شیـخ طوسـی‌رحمه الله. یعنی جلسه تشـکیل می‌دادنـد و عـدّه‌ای می‌نشسـتند، علماء احادیثی را نقل می‌کردنـد و کسانی که در جلسه بودنـد یادداشت می‌کردنـد، حال «کافی» و «وسائل» و «من لا یحضـره الفقیه» شـده است. احـادیث را گرفتنـد، حفـظ کردنـد، عمل نمودنـد و پخش کردنـد؛ و این کار دسـتور است. این کاری بود که در زمان صـدر اسـلام و بعـد از آن در زمـان ائمه‌علیهم السـلام می‌کردنـد و این احـادیث یادگار مانـد. امروز همین احادیث ذخیره‌ای در بین شـیعه است، تنهـا و تنها کتاب کافی بیش از شـش کتاب صـحاح اهل سـنّت روایت دارد. در مقام باشـیم احادیث را یادداشت کنیم، حفظ کنیم، عمل کرده و منتشـر نماییم. آن وقت فرهنگ اسـلام زنده می‌ماند؛ ولی وقتی همه بی‌توجّه گوش بدهیم، از این گوش بشـنویم از آن گوش بیرون کنیم، خاصـیّتی ندارد. فاطمه زهراعلیها السـلام الگو هسـتند، این درس را از فاطمه‌علیها السلام یاد بگیریم. فاطمه زهراعلیها السـلام خـدمت پیغمبرصـلی الله علیه وآله آمدنـد و سؤال نمودنـد؛ زیرا دسـتور قرآن است: «فَسْئَلُوا أهْلَ الذِّکْرِ إنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ».(۱۳۶) چیزهـایی را که نمی‌دانیـد پیش خودتان نگذاریـد، برویـد بپرسـید. ابوریحان بیرونی یک دانشـمند معروف اسـلامی است. در حـال احتضـار که جـان می‌کَنـد فرسـتاد یک فقیهی را آوردنـد، یک مسأله از او سؤال کرد. گفتنـد: تو داری می‌روی، در دالـن مرگ هسـتی، سؤال می‌کنی؟! گفت: آیـا این مسـأله را بـدانم و بمیرم بهتر است یـا ندانسته بمیرم؟! اگر چیزی را نمی‌دانیـد، بپرسـید. «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَ مِفْتَاحُهُ السُّؤَال».(۱۳۷) علم گنجینه‌هـائی است که کلیـدش سؤال است. چرا بعضـی وقت‌هـا انسان اعمالی را انجام می‌دهد و بعد می‌فهمد باطل بوده است؟ چون نمی‌پرسد. فاطمه زهراعلیها السـلام آمدند خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله و سؤالی مطرح کردند و پیغمبر خداصلی الله علیه وآله به طور تفصیل بیان نمودند. فاطمه زهراعلیها السلام حدیث را از پدر گرفتند، یادداشت کردنـد، بعد برای دیگران نقل کردند و به همین شـکل دست به دست به زمان ما رسـیده است. آن حدیث را تَیمّنًا و تبرّکًا از قـول فـاطمه زهراعلیهـا السـلام عرض می‌کنم. صـدّیقه کبری‌علیهـا السـلام خـدمت رسول خداصـلی الله علیه وآله آمدنـد و سؤال کردند: «مَا لِمَنْ تَهَاوَنَ بِصَلاتِهِ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ؟». مردان و زنان اگر چنانچه نسبت به نماز سـستی کنند، چه نکبتی گریبانشان را می‌گیرد؟ «تَهـاوُن بالصَلوة» یعنی چه؟ یعنی آدم با نماز سرسری برخورد کنـد. نه این که نماز نخوانـد، آن بحث دیگری است. نماز می‌خواند ولی طمأنینه ندارد؛ به تعبیر پیغمبرصـلی الله علیه وآله: مثل کلاغی که به زمین نوک می‌زند، معلّق می‌زند.(۱۳۸) یا مثلًا در وضو گرفتن برای نماز توجّه نکند، نمازش با یک وضوی ناقص انجام گیرد، یا دیر وقت نماز بخواند، یا حمد و سوره‌اش را درسـت نکنـد، یـا حضور قلب در نماز نداشـته باشـد؛ این امور اهمیّت نـدادن به نماز است. آن‌هایی که به نماز اهمیّت می‌دهنـد، هیـچ وقت نمازشان را از اوّل وقت تأخیر نمی‌اندازنـد، حمد و سوره‌هایشان غلط نیست، مراقب لباس و بدنشان هسـتند که با لباس و بدن ناپاک نماز نخواننـد، مراقب هسـتند. بحث سر کسانی است که نماز را سـبک می‌شـمارند و آن را ضایع می‌کننـد. فاطمه زهراعلیها السـلام سؤال می‌نماینـد: چه عواقبی در انتظـار آن‌ها است؟ حضـرت فرمودنـد: پانزده خصوصـیّت در انتظار کسانی است که به نماز اعتناء و توجّه خاصّـی ندارنـد و چنـدان اهمیّتی برای آن قائـل نیسـتند، فرمودنـد: مقـداری از این نکبت‌ها مربوط به دنیا است و مقـداری در

هنگام مرگ و مقداری مربوط به عالم قبر و مقداری راجع به قیامت است. این بی‌توجّهی به نماز پانزده اثر دارد. رمز این که چرا در زندگی این قدر مشکل داریم، دعا می‌کنیم، التجاء می‌کنیم، التماس می‌کنیم، ولی مشکلات ما حل نمی‌شود و به هر دری می‌زنیم موفّق نمی‌شویم، در این حدیث بیان شده است. این رمز در قالب دیگری، ضمن حدیثی بیان شده است: «مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ».(۱۳۹) می‌فرماید: وقتی انسان رابطه‌اش را با خدا برقرار کند، خدا بین او و مردم اصلاح می‌دهد. یعنی از ناحیه مردم ضربه نمی‌خورد، مشکلاتش حل می‌شود، بایستی رابطه خودمان را با خدا درست برقرار کنیم، آن وقت کارهای ما حل می‌شود. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله می‌فرماید: «سِتٌّ مِنْهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ ثَلاثٌ عِنْدَ مَوْتِهِ وَ ثَلاثٌ فِي قَبْرِهِ وَ ثَلاثٌ فِي الْقِيَامَةِ». فرمود: شش اثر و خاصیّت بی‌توجّهی به نماز در دنیا است، سه اثر هنگام مرگ، سه اثر در قبر است و سه اثر مربوط به قیامت است. شخص این گرفتاری‌ها را در آن مقاطع مختلف دارد. آن شش تایی که مربوط به دنیا است و در دنیا به آن گرفتار می‌شود چیست؟ «فَأَمَّا اللَّوَاتِي تُصِيبُهُ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَالْأُولَى يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ مِنْ عُمُرِهِ». خدا برکت را از عمرش می‌گیرد. برکت یعنی خیر، خیر بسیار؛ بی‌توجّهی به نماز می‌کند، شصت سال عمر می‌کند ولی یک قدم پیش نمی‌رود. یک شخصی هم مثل علّامه مجلسی‌قدس سره شصت و سه سال عمر می‌کند ولی به اندازه صد سال کار می‌کند. این برکت است. یک وقت آدم چرتکه می‌اندازد، خوب امروز ما چه کار کردیم؟ شب می‌نشیند حساب روزش را می‌کند، امروز چه کار کردیم؟ می‌بیند امروز گذشته و هیچ چیزی از دنیا و آخرت گیرش نیامده است. همین گونه این عمر تلف شده، رفته است. برکت در این عمر نیست. «وَ يَرْفَعُ اللَّهُ الْبَرَكَةَ مِنْ رِزْقِهِ». بعد می‌فرماید: خدا برکت را از رزقش بر می‌دارد. «وَ يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سِيمَاءَ الصَّالِحِينَ مِنْ وَجْهِهِ». آدم‌های خوب و آدم‌هایی که با خدا هستند، مخصوصًا در روایت است آدم‌هایی که نماز شب می‌خوانند، چهره‌هایشان خیلی روشن و نورانی است. ولی آن کسانی که به نماز بی‌توجّهی می‌کنند، خدا آن سیما و قیافه صالحین را از ایشان می‌گیرد، در قیامت هم همین گونه است: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ».(۱۴۰) بعضی در قیامت با قیافه‌ها و چهره‌های بسیار زشت و بد و درهم کشیده هستند، آن‌ها همان کسانی هستند که در دنیا به نماز بی‌توجّهی کردند. نه در دنیا سیمای صالحی دارند نه در آخرت، هیچ کدام. خدا سیمای صالحین را از آن‌ها می‌گیرد. «وَ كُلُّ عَمَلٍ يَعْمَلُهُ لا يُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَ لا يَرْتَفِعُ دُعَاؤُهُ إِلَى السَّمَاءِ». هر عملی انجام بدهد، اجر به آن نمی‌دهند. روزه می‌گیرد اجر نمی‌دهند، نماز می‌خواند نمازش ناقص است و اجری ندارد، دعا می‌کند اجر نمی‌دهند، کارها را می‌کند و زحمت‌ها را می‌کشد، ولی فائده‌ای ندارد، هدر می‌رود، چرا؟! روایات زیادی داریم که محور نماز است: «إنْ قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها وَ إنْ رُدَّتْ رُدَّ ما سِواها».(۱۴۱) نماز عمل عبادی عجیبی است. بی‌جهت نیست فاطمه زهراعلیها السلام تا صبح نماز می‌خواندند. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله تا صبح نماز می‌خواندند تا این که آیه نازل شد: «طه ؛ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى .(۱۴۲) بی‌خود نبود فاطمه زهراعلیها السلام این قدر برای نماز روی پاهایشان می‌ایستادند که «حَتّى تَوَرَّمَ قَدَماها»(۱۴۳)، پاهایشان ورم می‌کرد. پیغمبراکرم‌صلی الله علیه وآله هم همین گونه بوده‌اند.(۱۴۴) این‌ها می‌دانستند نماز چه معجونی است. بعد می‌فرماید: هیچ عملی از آن‌ها صادر نمی‌شد که خدا اجر به ایشان داده باشد. «وَ السَّادِسَةُ لَيْسَ لَهُ حَظٌّ فِي دُعَاءِ الصَّالِحِينَ».(۱۴۵) این هم یک نکبت بدتری است که آدم‌های صالح اگر در حقّ آدمی که نماز را سبک شمرده دعا بکنند، مستجاب نمی‌شود. این که مرتّبا می‌گویند: التماس دعا، اگر آدم مستجاب الدعوة هم دعا کند، به درد این افراد نمی‌خورد؛ چون این‌ها نماز را سبک شمرده‌اند، اثری هم ندارد. إن شاء اللّه بقیّه حدیث را در فرصت دیگری بیان خواهم نمود.(۱۴۶) «السَلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةُ الزَّهْراء، يا سَيِّدَةَ نِساءِ العالَمِينَ، السَلامُ عَلَيْكِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكاتُه». در این ایّام آخر دهه نه تنها برای فاطمه‌علیها السلام باید اشک بریزیم، بلکه برای علی‌علیه السلام هم باید اشک بریزیم، برای بچّه‌های فاطمه‌علیها السلام هم باید اشک بریزیم. یک سَری می‌زنیم به خانه امیرالمؤمنین‌علیه السلام می‌بینیم بچّه‌ها؛ زینب‌علیها السلام چهار ساله در چه وضعیّتی است، ببینیم حسنین‌علیهما السلام در چه وضعیّتی هستند، بنشینیم پای درد و دل امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام، چقدر امیرالمؤمنین‌علیه السلام مظلوم هستند. شما شخصیّت علی‌علیه السلام را در نظر بگیرید، این مرد الهی با آن قوّت قلب، با آن

نیروی معنوی که در امیرالمؤمنین‌علیه السلام هست می‌نشینند گریه می کنند، می‌فرمایند: نَفْسِی عَلَی زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ یَا لَیْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ دلم برای فاطمه‌علیها السلام تنگ شده است، کاش جانم با نفس‌هایم خارج می‌شد! لا خَیْرَ بَعْدَکِ فِی الْحَیَاةِ وَ إِنَّمَا أَبْکِی مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَیَاتِی(۱۴۷) می‌فرمایـد: من گریه می کنم؛ زیرا می‌ترسم بعـد از تو عمرم طولانی بشود؛ یعنی من طاقت فراغ تو را یا فاطمه نـدارم. بعد از مردن تو دیگر خیر در این زندگی نیست. نظیر این جمله را آقا امام حسین‌علیه السـلام بالای سر جوانشان علی اکبر فرمودند، وقتی علی اکبر روی زمین افتاد صدا زد: «یا أبَتاه! عَلَیْکَ السَّلامْ» یعنی بابا من هم رفتم خداحافظ. آقا آمدند بالای سر جوانشان، سر علی را به دامن گرفتند صدا زدند: «عَلیّ، عَلَی الدُّنْیا بَعْدَکَ العَفی».(۱۴۸) علی جان! خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا، رفتی و آسوده شدی، امّا پدرت غریب و تنها... .

پاورقی ها

۱) بحارالأنـوار، علّامه مجلسـی ج۲ ص۴۳ باب ۱۰ ح۹. ۲) لازم بـه ذکر است این مقـدّمه را مرحـوم آیـهٔ اللّه حـاج سـیّد حسن فقیه امامی‌قدس سره جهت کتاب «آتش به خانه وحی» تألیف جناب آقای حجّهٔ الاسلام و المسلمین سیّد محمّد حسین سجّاد نوشته بودند و در اوّل آن کتـاب به طبع رسـیده بود، ما نیز تیمّنًا و تبرّکًا در این مجموعه درج نمودیم . ۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۶۵ باب۳ ح۵۸. ۴) صف / ۸: می خواهند نور الهی را با سخنان خویش خاموش کنند، حال آنکه خداوند کمال‌بخش نور خویش است، و لو آنکه کافران ناخوش داشـته باشـند. ۵) اسراء / ۳۳: و هر کس مظلومـانه کشـته شـود، به راسـتی که برای ولی [و وارث او حق و حجّتی مقرر داشته‌ایم. ۶) این سـخنرانی در فاطمیّه ۱۴۲۸ق مطابق با سال ۱۳۸۶ش ایراد گردیده است. ۷) آل عمران / ۱۴۴ :اگر او [پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله بمیرد یا کشـته شود [از پیروی او و عقیـده خود]باز می گردیـد. ۸) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۳۲ باب صفهٔ العلم و فضله و فضل العلماء ح۱. ۹) یوسف / ۱۱۱: به راستی در بیان داستان ایشان مایه عبرتی برای خردمندان هست. ۱۰) هود / ۸۲ و حجر / ۷۴: [شهر قوم لوط] را زیر و زبر کردیم. ۱۱) کهف / ۱۳: ایشان [اصحاب کهف جوانمردانی بودند که [در نهان به پروردگارشـان ایمان آورده بودنـد. ۱۲) شـرح نهـج البلاغـهٔ، ابن أبی الحدید معتزلی ج۱ ص۱۸۸ قصّهٔ الشوری ۱۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۱۰ ص۴۳۲ باب۲۶ ؛ الغـدیر، علّامه امینی ج۳ ص۱۷۷ ؛ شـرح نهـج البلاغهٔ، ابن أبی الحدید معتزلی ج۲ ص۲۹۷ و ج۱۸ ص۷۲ ؛ الإمامهٔ و السیاسهٔ، ابن قتیبهٔ دینوری ج۱ ص۷۳. ۱۴) تاریخ طبری ج۳ ص۲۰۲. ۱۵) الإمامهٔ و السیاسهٔ، ابن قتیبهٔ دینوری (متوفی ۲۷۶ق) ج۱ ص۳۰. ۱۶) أنساب الأشراف، بلاذری(متوفی ۲۷۹ق) ج۱ ص۵۸۶. ۱۷) الإمامهٔ و السیاسهٔ، ابن قتیبه دینوری ج۱ ص۳۰. ۱۸) تاریـخ أبی الفـداء، اسـماعیل بن أبی الفداء (متوفی ۷۳۲ق) ج۱ ص۲۳۹ أخبـار أبی بکر الصـدیق و خلافته. ۱۹) اثبات الوصیّهٔ، علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ق) ص۱۲۴. ۲۰) ابراهیم بن سیّار البصری النظّام المعتزلی (۱۶۰ – ۲۳۱ق). ۲۱) الملل و النحل، شهرستانی(متوفی ۵۴۸ق) ج۱ ص۵۷ ؛ الوافی بالوفیات، الصـفدی(متوفی ۷۶۴ق) ج۶ ص۱۵ «حتّی ألقت المحسن من بطنهـا». هر دو مصـدر از نظّام نقل کرده‌انـد. ۲۲) المنـاقب، ابن شـهر آشوب ج۳ ص۱۳۲ از معـارف القتیبی: «انّ محسنًا فسـد من زخم قنفذ العدوی» . ۲۳) عـوالم العلوم، بحرانی علوم سـیّدهٔ النسـاء ص۵۷۲. ۲۴) الأنوار القدسـیّهٔ، شـیخ محمد حسـین کمپانی اصفهانی(متوفی ۱۳۲۰ق) ص۴۳ بیت۳۳۴. ۲۵) الأنوار القدسیّهٔ، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی(متوفی ۱۳۲۰ق) ص۴۳ بیت۳۴۲. ۲۶) این مطلب در سه بخش از صحیح بخاری آمده است لکن مجموع این مطلب در یک جا نیست: صحیح بخاری ج۵ ص۸۲ ؛ صحیح بخاری ج۸ ص۳ ؛ صـحیح بخـاری ج۴ ص۲۱۹. ۲۷) الإمامـهٔ و السیاسهٔ، ابن قتیبـهٔ دینوری ج۱ ص۱۳ و ۱۴. ۲۸) الإمامـهٔ و السـیاسهٔ، ابن قتیبهٔ دینوری ج۱ ص۱۸ ؛ تاریـخ طبری ج۳ ص۴۳۰. ۲۹) بقرهٔ / ۱۶۱: لعنـت الهی و فرشـتگان و مردم جملگی بر آنـان اسـت. ۳۰) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۱۷۹ باب۷ ح۱۵. ۳۱) لهوف، سیّد بن طاووس ص۱۳۰ ؛ بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۵ ص۵۹ بقیّهٔ باب ۳۷: «فَأجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الأعْرابِ حَتّی جَرّوها عَنْهُ». ۳۲) این سـخنرانی در روز دوشـنبه ۱۳ جمـادی الأولی ۱۴۲۹ق مطابق

با۳۰/۲/۱۳۸۷ش ایراد گردیده است. ۳۳) بقرة / ۲۸۶: خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند، هر کس هر چه نیکی کند به سود او و هر چه بدی کند به زیان اوست. ۳۴) بقرة / ۲۸۵: پیامبر به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است، ایمان آورده است و مؤمنان هم، همگی به خداوند و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان آورده‌اند. ۳۵) زمر / ۳۳. ۳۶) نجم / ۳ و ۴: و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ و نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود. ۳۷) بقرة / ۲۸۵. ۳۸) بقرة / ۱ الی ۳ : الم ؛ این کتابی است که شکی در آن نیست [که راهنمای پرهیزکاران است ؛ همان کسانی که ایمان به غیب دارند. ۳۹) روم / ۷ : فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند. ۴۰) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۹۷ باب فی إبطال الرؤیة ح۶: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِعلیه السلام قَالَ: جَاءَ حِبْرٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَلْ رَأَيْتَ رَبَّكَ حِينَ عَبَدْتَهُ؟ قَالَ: فَقَالَ وَيْلَكَ! مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ. قَالَ: وَ كَيْفَ رَأَيْتَهُ؟ قَالَ: وَيْلَكَ! لا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ فِي مُشَاهَدَةِ الْأَبْصَارِ وَ لَكِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ». ۴۱) علق / ۱۴: آیا نمی‌داند که همانا خداوند [همه چیز را] می‌بیند. ۴۲) بقرة / ۲۸۵. ۴۳) نازعات / ۵: و [قسم به فرشتگانی که کار سازند. ۴۴) بقرة / ۲۸۵. ۴۵) بحارالانوار، علّامه مجلسی ج۱۱ ص۳۲ باب۱ و ج۷۴ ص۷۲ باب۴ ح۱. ۴۶) بقرة / ۲۸۵. ۴۷) بقرة / ۲۸۵. ۴۸) بقرة / ۲۸۶. ۴۹) آل عمران / ۹۷ : برای خداوند بر عهده مردم، حج خانه [ی کعبه مقرر است، البتّه هر کس که به آن راه توان داشته باشد. ۵۰) بقرة / ۱۸۴. ۵۱) فتح / ۱۷ : بر نابینا و بر لنگ و بر بیمار ایرادی نیست. ۵۲) بقرة / ۲۸۶. ۵۳) بقرة / ۲۸۶. ۵۴) کافی، محدّث کلینی ج۴ ص۶۵ باب ما جاء فی فضل الصوم و الصائم ح۱۵. ۵۵) بقرة / ۲۸۶. ۵۶) بقرة / ۲۸۶. ۵۷) بقرة / ۵۴. ۵۸) بقره / ۲۸۶. ۵۹) بقره / ۲۸۶. ۶۰) بقره / ۲۸۶. ۶۱) مائدة / ۵۶؛ مجادلة / ۲۲ : «ألا إنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». ۶۲) بقرة / ۲۸۶. ۶۳) این سخنرانی در روز جمعه ۱۷ جمادی الأولی ۱۴۲۹ق مطابق با۳/۳/۱۳۸۷ش ایراد گردیده است. ۶۴) یوسف / ۲۱ : خداوند سررشته کار خویش را در دست دارد. ۶۵) یوسف / ۲۱ : خداوند سررشته کار خویش را در دست دارد. ۶۶) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۰ ص۳۸۱ باب۲۱ ح۷. ۶۷) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۲ ص۱۵۳ ح۷ باب۱. ۶۸) إرشاد القلوب، دیلمی ج۱ ص۱۴۳ باب۴۵. ۶۹) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۹ ص۲۲۶. ۷۰) مریم / ۵ و ۶. ۷۱) مریم / ۴. ۷۲) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۲ ص۱۵۳ ح۸ باب۱. ۷۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۳۴ ص۴۰۶ باب۳۶. ۷۴) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۳۴ ص۴۰۶ باب۳۶. ۷۵) انفال / ۷۵ : [در مسأله ارث مراتب بعضی خویشاوندان بر بعضی مقدّم شده است. ۷۶) انفال / ۴۱ : بدانید که از هر غنیمتی که به دست آورید یک پنجم آن خاصِّ خداوند و پیامبر و خویشاوندان [او]و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان است. ۷۷) تذکرة الحفّاظ، شمس الین ذهبی (متوفی ۷۴۸ق) ج۱ ص۵ ؛ کنز العمّال، متّقی هندی ج۱۰ ص۲۸۵. ۷۸) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۱ ص۲۷۹ باب۳۲. ۷۹) احزاب / ۳۳. ۸۰) آل عمران / ۱۴۴ :اگر او [پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله بمیرد یا کشته شود [از پیروی او و عقیده خود]باز می‌گردید. ۸۱) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۲ ص۴۴۰ باب۱۳ ح۹ (قریب به این مضمون). ۸۲) الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، سیّد بن طاووس ص۵۲۳. ۸۳) انعام / ۸۴. ۸۴) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۱۰ ص۲۴۲ باب۱۶ ح۲. ۸۵) کوثر / ۱ الی ۳: [ای پیامبر!] ما به تو کوثر بخشیده‌ایم؛ پس برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن؛ بی‌گمان دشمن تو بی‌سرانجام [و بلا عقب است. ۸۶) این سخنرانی در روز جمعه ۱۳ جمادی الأولی ۱۴۳۰ق مطابق با۱۸/۲/۱۳۸۸ش ایراد گردیده است. ۸۷) آل عمران / ۱۹۱. ۸۸) خ ل: «أ تزعم». ۸۹) دیوان أمیرالمؤمنین ص ۱۷۵: و تو (ای انسان) می‌پنداری که موجودِ کوچکی هستی در صورتی که جهانی بزرگ در تو پیچیده است. ۹۰) انعام / ۵۰. ۹۱) سبأ / ۴۶ : [ای پیامبر!] بگو شما را فقط به یک نکته پند می‌دهم، و آن این است که دوگان دوگان، و یکان یکان به کار خداوند برخیزید و سپس اندیشه کنید، هم سخن شما جنونی ندارد. ۹۲) آل عمران / ۱۹۱ : همان کسانی که خداوند را [در همه احوال ایستاده و نشسته و بر پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای. ۹۳) آل عمران / ۱۹۱. ۹۴) بقره / ۲۸۲. ۹۵) بقرة / ۲۰. ۹۶) بقرة / ۲۹. ۹۷) آل عمران / ۳۱ : [ای پیامبر] بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست داشته باشد. ۹۸) من أخلاق

الامام الحسین، عبدالعظیم المهتدی البحرانی ص۲۵۸. ۹۹) ابراهیم / ۳۴. ۱۰۰) نحل / ۱۲. ۱۰۱) ذاریات / ۴۷. ۱۰۲) الرحمن / ۱۰ : و زمین را برای جهانیان مقرّر فرمود. ۱۰۳) نحل / ۸. ۱۰۴) نحل / ۸. ۱۰۵) نحل / ۱۴. ۱۰۶) زمر / ۱۰. ۱۰۷) انشراح / ۸. ۱۰۸) آل عمران / ۹. ۱۰۹) بقرهٔ / ۲۵. ۱۱۰) واقعهٔ / ۲۷ الی ۳۴. ۱۱۱) انشراح / ۸. ۱۱۲) علق / ۶ و ۷: بی گمان انسان سر به طغیان بر آورد ، از این که خود را بی‌نیاز [و توانگر]بیند. ۱۱۳) نساء / ۵۶ : هرگاه پوست‌هایشان پخته [و فرسوده شود بر ایشان به جای آن‌ها پوست‌های دیگر آوریم. ۱۱۴) فجر / ۱۴. ۱۱۵) نازعات / ۴۰ و ۴۱ : هر کس که از ایستادن [در موضع حساب و حشر] در پیشگاه پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی و هوس باز داشته باشد ؛ بی گمان بهشت جایگاه اوست. ۱۱۶) تفسیر روح البیان، اسماعیل حقّی بروسوی ج۵ ص۶۵. ۱۱۷) نمل / ۶۰: یا کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از آسمان برای شما آبی فرو فرستاده است و بدان باغ‌های خرّم رویانده‌ایم که شما نمی‌توانید درختانش را برویانید، آیا در جنب خداوند خدایی هست، حقا که آنان قومی روی گردان از خدا هستند. ۱۱۸) ملک / ۳۰: به دیده تأمّل بنگرید اگر آب شما در زمین فرو رود [و ناپدید گردد] چه کسی برای شما آب گوارا پدید آورد؟ ۱۱۹) نمل / ۶۲: یا کیست که دعای درمانده را چون بخواندش، اجابت می کند، و بلا را می گرداند. ۱۲۰) آل عمران / ۱۹۱ : در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا این‌ها را بیهوده نیافریده‌ای، خدایا تو منزّهی، ما را از عذاب [آتش دوزخ در امان بدار. ۱۲۱) کافی، محدّث کلینی ج۲ ص۴۵ باب نسبهٔ الاسلام ح۱. ۱۲۲) أنعام / ۷۹ : من با ایمان خالص روی به سوی کسی آوردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و من از مشرکان نیستم. ۱۲۳) صافّات / ۱۰۳ : آنگاه چون هر دو [بر این کار] گردن نهادند و او را بر گونه‌اش به خاک افکند. ۱۲۴) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۱۰۵ باب۵ ح۱۹. ۱۲۵) خ ل: خُزانَـهَ الأسْـراری. ۱۲۶) الأنوار القدسیّهٔ، شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی(متوفی ۱۳۲۰ق) ص۴۳ بیت۳۴۲. ۱۲۷) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۳۰ ص۳۰۲ باب ۲۰ ح۱۵۲. ۱۲۸) این سخنرانی در روز جمعه ۲۰ جمادی الأولی ۱۴۳۰ق مطابق با۲۵/۲/۱۳۸۸ش ایراد گردیده است. ۱۲۹) عنکبوت / ۴۵. ۱۳۰) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۲۴۰ باب فیه ذکر الصحیفهٔ و الجامعهٔ و مصحف فاطمهٔعلیها السلام ح۲ و ۵. ۱۳۱) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۵۲ باب روایهٔ الکتب و الحدیث و فضل الکتابهٔ و التمسّک بالکتب ح۹. ۱۳۲) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۵ ص۱۶۴ باب۳۹ ح۷. ۱۳۳) قصص / ۷: و به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده، و چون بر او بیمناک شدی، او را [در جعبه‌ای به دریا بیفکن، و مترس و غم مخور، [چرا که ما برگرداننده او به سوی تو و قرار دهنده او از پیامبران هستیم. ۱۳۴) أعراف / ۲۰۴ : و چون قرآن خوانده می‌شود به آن گوش بسپارید و [در برابر آن خاموش باشید، باشد که مشمول رحمت شوید. ۱۳۵) کافی، محدّث کلینی ج۱ ص۴۸ باب النوادر ح۴. ۱۳۶) نحل / ۴۳: پس اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید. ۱۳۷) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۱ ص۱۹۷ باب۳ ح۳. ۱۳۸) کافی، محدّث کلینی ج۳ ص۲۶۸ باب مَن حافظ علی صلاته أو ضیّعها ح۶: «عَنْ أَبِی جَعْفَرعلیه السلام قَالَ: بَیْنَا رَسُولُ اللَّهِصلی الله علیه وآله جَالِسٌ فِی الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ رَجُلٌ فَقَامَ یُصَلِّی فَلَمْ یُتِمَّ رُکُوعَهُ وَ لا سُجُودَهُ فَقَالَصلی الله علیه وآله: نَقَرَ کَنَقْرِ الْغُرَابِ لَئِنْ مَاتَ هَذَا وَ هَکَذَا صَلاتُهُ لَیَمُوتَنَّ عَلَی غَیْرِ دِینِی». ۱۳۹) نهج البلاغهٔ ص۴۸۳ حکمت۸۹. ۱۴۰) قیامهٔ / ۲۴ : و در چنین روزی بعضی چهره‌ها عبوس و غمگین است. ۱۴۱) فلاح السائل، سیّد بن طاووس ص۱۲۷. ۱۴۲) طه / ۱ و ۲: طه ؛ قرآن را بر تو نازل نکردیم که در رنج افتی. ۱۴۳) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۴۳ ص۸۴ باب۴ ؛ بحارالأنوار ج۴۳ ص۷۶ باب۳ «حتّی تتورم قدماها». ۱۴۴) تفسیر قمّی، علی بن إبراهیم قمّی ج۲ ص۵۷ ؛ بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۸۱ ص۳۴۱ باب۲۱ ح۱۳: «عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبِی جَعْفَرعلیهما السلام قَالا: کَانَ رَسُولُ اللَّهِصلی الله علیه وآله إِذَا صَلَّی قَامَ عَلَی أَصَابِعِ رِجْلَیْهِ حَتَّی تَوَرَّمَتْ فَأَنْزَلَ اللَّهُ طه بِلُغَهِٔ طَیءٍ یَا مُحَمَّدُ ما أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقی . ۱۴۵) بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۸۰ ص۲۱ باب۶ ح۳۹. ۱۴۶) وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ عِنْدَ مَوْتِهِ فَأُولاهُنَّ أَنَّهُ یَمُوتُ ذَلِیلًا وَ الثَّانِیَهُٔ یَمُوتُ جَائِعًا وَ الثَّالِثَهُٔ یَمُوتُ عَطْشَانًا فَلَوْ سُقِیَ مِنْ أَنْهَارِ الدُّنْیَا لَمْ یَرْوَ عَطَشُهُ. وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ فِی قَبْرِهِ فَأُولاهُنَّ یُوَکِّلُ اللَّهُ بِهِ مَلَکًا یُزْعِجُهُ فِی قَبْرِهِ وَ الثَّانِیَهُٔ یُضَیِّقُ عَلَیْهِ قَبْرُهُ وَ الثَّالِثَهُٔ تَکُونُ الظُّلْمَهُٔ فِی قَبْرِهِ. وَ أَمَّا اللَّوَاتِی تُصِیبُهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِٔ إِذَا خَرَجَ مِنْ

قَبْرِهِ فَأَولاهُنَّ أَنْ یُوَکِّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَکًا یَسْحَبُهُ عَلَی وَجْهِهِ وَ الْخَلائِقُ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ وَ الثّانِیَةُ یُحَاسَبُ حِسَابًا شَدِیدًا وَ الثّالِثَةُ لا یَنْظُرُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ لا یُزَکِّیهِ وَ لَهُ عَذَابٌ أَلِیمٌ». ۱۴۷) دیوان منسوب به حضرت علی‌علیه السلام ص۱۲۳ ؛ بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج۲۲ ص۵۴۷ باب۲.
۱۴۸) لهوف، سیّد بن طاووس ص۱۱۳ و ۱۱۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲

(۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

